



ایرانیان در زمان پادشاهی

محمدرضا جوادی یگانه
سعیده زادقناد



کتاب پنجم
امنیت (بخش اول)

حکایات متقی ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران
از اولین فیثقه‌ها تا ۱۳۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم

شورای اجتماعی کشور

ایرانیان در زمانه پادشاهی

خلقیات منفی ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران
از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب پنجم

امنیت (بخش اول)

محمد رضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد

پاییز ۱۳۹۴

جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۴۸-

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷/ محمدرضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد. - تهران: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۴.

ج. ۱۰

یادداشت: مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی» حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های انسانی شوارتز طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه گنجانده شده‌اند. تقسیم‌بندی جلد‌های سوم تا دهم کتاب نیز بر اساس گونه‌های ده‌گانه ارزشی شوارتز است.

مندرجات: ج. ۱. مقدمه و منابع. - ج. ۲. گزیده خلیات مثبت. - ج. ۳. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش اول). - ج. ۴. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش دوم). - ج. ۵. خلیات منفی: امنیت (بخش اول). - ج. ۶. خلیات منفی: امنیت (بخش دوم). - ج. ۷. خلیات منفی: انگیزش؛ سنت؛ لذت‌طلبی. - ج. ۸. خلیات منفی: هم‌نوایی؛ دستیابی به اهداف. - ج. ۹. خلیات منفی: نیک‌خواهی. - ج. ۱۰. خلیات منفی: قدرت؛ خودهدایت‌گری. موضوع: ۱. ویژگی‌های ملی ایرانی - جنبه‌های جامعه‌شناختی. ۲. اخلاق ایرانی - تاریخ. ۳. ایرانیان - هویت نژادی. ۴. فرهنگ ایرانی. ۵. ایرانیان - جنبه‌های اخلاقی.

شناسه افزوده: الف. عنوان. ب. زادقناد، سعیده، ۱۳۶۲-، نویسنده همکار. ج. وزارت کشور، مرکز اجتماعی فرهنگی، دبیرخانه شورای اجتماعی. د. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴، ج. ۹، ۶۵/۹ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۴

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب پنجم. خلیات منفی: امنیت (بخش اول)

محمدرضا جوادی یگانه (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)، سعیده زادقناد

ناشر: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

صفحه‌آرا و طراح جلد: امین‌اله بخشایی

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰

حقوق دوره ده جلدی متعلق به مولفین است.

در بین طبقات بالاتر و مرفه‌تر و از آن گذشته، بین کسانی که از راه نوشتن امرار معاش می‌کنند، کسانی که به نام‌های میرزا، مستوفی، محرر، منشی شهرت دارند و همچنین بین مستخدمین پر زرق و برق، اغلب به طبایع و خلق و خوهائی بر می‌خوریم که در داستان «حاجی بابای اصفهانی» تألیف موریه، بنحوی داهیانیه توصیف شده است. ایرانی‌ها، خود نامی به روی این نوع مردم گذارده‌اند و به آنها «فضول» و به اعمال و رفتارشان فضولی می‌گویند (ما در فارسی کنونی تصور دیگری از فضول داریم. پاورقی مترجم). فضول کسی است که خود را با هر وضع و حالی وفق می‌دهد و در هر حالی برای خود «مداخل» دست و پا می‌کند و ملک و مال دیگران را از آن خود می‌گرداند و به اصطلاح فارسی‌زبانان «می‌خورد». وی گستاخ و سمج است. همه اخبار و رویدادهای تازه شهر را می‌داند و می‌داند که از این‌ها چگونه به نفع خود استفاده کند. وی در مقابل بالادست‌های خود به زانو می‌افتد و به زمین می‌خیزد و در برابر زیردستان سراسر نخوت است، و در هر حال و مقامی، شخصیت خود را به رخ آنان می‌کشد، منظمأ و عموماً دروغ می‌گوید و تنها هنگامی حرف راست بر دهانش جاری می‌شود که نفعی در آن برایش متصور باشد. اخبار دروغ را شایع می‌کند، توطئه به راه می‌اندازد و تهمت می‌زند؛ می‌کوشد به انحای مختلف، کسی را که روزی برایش مفید بوده خرد و نابود کند، زیرا از نمک‌شناسی بوئی نبرده است؛ نمی‌خواهد تعهدی یا وظیفه‌ای در برابر کسی داشته باشد. اشعاری، ابیاتی و لطیفه‌هایی را می‌تواند بموقع بخواند و همیشه نکته‌های مناسبی را در حافظه، حاضر و آماده دارد. همه کاری از او بر می‌آید و به درد هر کسی می‌خورد، از وزیر گرفته تا مهتر. هر جمله‌ای را به قید قسم مؤکد می‌کند. هرگاه مچش را بگیرند که چرا دروغ گفتی، بی هیچ پروائی می‌گوید «... (غلط کردم)». ... مسافر اروپائی اغلب با این قبیل مردم سروکار پیدا می‌کند و به همین دلیل به سهولت، کاریکاتور موریه را به جای حقیقت می‌گیرد و این سجایای خاص یک طبقه از مردم را از سر سهو و خطا، به قاطبۀ یک ملت تعمیم می‌دهد. (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۷-۱۸)

فهرست

۱	ارزش اساسی دوم: امنیت
۳	ارزش دهم: تمیزی
۵	رعایت نکردن بهداشت
۷۹	ارزش یازدهم: امنیت ملی
۸۱	فقدان وطن پرستی و مقاومت در برابر دشمن
۱۳۵	ارزش دوازدهم: نظم اجتماعی
۱۳۷	بی نظمی و بی قانونی
۲۰۱	فساد اقتصادی کارگزاران
۳۹۳	الوایی گری
۴۱۷	دزدی

ارزش اساسی دوم: امنیت

ارزش دهم: تمیزی

ارزش اساسی دوم: امنیت

ارزش دهم: تمیزی

رعایت نکردن بهداشت

۱۶۲۹-۱۶۳۰ یان اسمیت، سفیر هلند در ایران

حدود ۲ یا ۳ بعد از ظهر میوه‌ها را جمع می‌کنند و به جای آن سفره غذا پهن می‌شود. سفره معمولاً از پارچه دمشقی است و از دستمال سفره، بشقاب و کارد نیست... گوشت را با دست جدا می‌کنند و می‌خورند. (اولین سفرای ایران و هلند؛ اسمیت، ۱۳۵۶: ۸۳)

۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸ (متناوب) تاورنیه، جهانگرد سویسی

شهر بد نَماست، کوچه‌ها تنگ و نامساوی و غالباً بسیار تاریک است، به طوری که به سبب طاق‌هایی که بالای کوچه‌ها برای رفتن پنهانی از این خانه به خانه دیگر زده اند، گاهی حدود دویست قدم کورمال کورمال باید قدم برداشت. این کوچه‌ها اغلب پر از کثافت و زباله و حیوانات مرده ای است که بدانجا می‌اندازند و باعث بوی گند و تعفنی بزرگ می‌شود و چنانکه در جای دیگری گفته ام، بدون لطافت خارق العاده‌ی هوایی که در آنجاست هست ممکن است طاعون ایجاد کند. در بیشتر این کوچه‌ها، چاه‌هایی تقریباً در سطح زمین وجود دارد که در تابستان سربسته است و در زمستان به صورت فاضلابی برای دفع باران و برف در آن‌ها را باز می‌کنند. و این چاه‌ها با سوراخهایی روانه‌ی مجاری مسقفی می‌شوند که در وسط کوچه‌هاست. به علاوه در برابر هر خانه، چاله ای است که برای انباشتن مدفوعات به کار می‌رود و روستاییان برای کود دادن به زمین‌های خود می‌آیند و آن را خالی می‌کنند و می‌برند و این کود زمین‌ها را آماده می‌کند و بر حاصلخیزی آنها می‌افزاید. هر روز صبح روستایی می‌آید و آن را بر خرش بارمی‌کند و این قابل توجه‌است که برای کود زمینش، هر نوع خاکروب و زباله ای مصرف می‌کند. مدفوعات ارامنه و یهودیان را که شراب خوارند و به خصوص فرانسویان را که بیشتر شراب می‌خورند، با دقت بیشتری جمع می‌کنند و این سود نوکران خانه است که هربارِ خری را بر حسب ارزش آن از پنج تا ده و دوازده «غازبیگی» می‌فروشند. (سفرنامه تاورنیه؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۴)

کوچه‌های اصفهان مانند همه‌ی شهرهای ایران بدون سنگفرش است و این امر باعث ناراحتی‌های بزرگ در تابستان و زمستان می‌شود. زیرا در تابستان گرد و خاکی که

اندک بادی آن را از این کوچه به آن کوچه می‌برد، در چشم فرو می‌رود. بجز کوچه‌های تجار بزرگ و زمین گرداگرد میدان شاه که سه بار در روز، صبح و ظهر و عصر، اشخاص موظفِ حقوق‌گیری آنها را آب می‌پاشند، به اندازه ای که گرد و خاک را فرو نشاند و اندکی خنکی دهد. عده ای از این افراد نیز هستند که با مَشکی پر از آب، جام به دست و یخ در کیسه، به کوچه‌ها می‌روند تا هرکس که آب برای نوشیدن خواست، به او بدهند. آنها هیچ پولی از کسی نمی‌گیرند و خرج آن از موقوفاتی پرداخت می‌شود که موروث همهٔ کسانی است که برای بعد از مرگ خود نذر کرده اند. این گرد و خاک کوچه‌ها که در تابستان سبب ناراحتی است، در زمستان به گل و لای تبدیل می‌شود که به هنگام باریدن با آب شدن برف تا وسط ساق پا می‌رسد. البته در این موقع کسی هم در کوچه‌ها دیده نمی‌شود، زیرا چنان گفتم آبرو مسقّی در هر کوچه هست و وقتی که زمین خیس می‌شود، اغلب اتفاق می‌افتد که زیرپای اسب سوراخی پدید می‌آید که سوار و اسب در آن فرو می‌غلطند و بدون آسیب شدید نمی‌توانند خود را از آنجا بیرون بکشند. ... همچنین گاهگاه در کوچه‌ها گودالهای کوچکی در پای دیوارها دیده می‌شود که ایرانیان بدون هیچ شرمی برای ادرار کردن در حضور همه، کنار آن گودال‌ها سرپا می‌نشینند و چون در بسیاری از کوچه‌ها اندکی آب جاری وجود دارد، آب را با دست بر می‌دارند و همان جا موضعی را که حیا مانع از بیان نام آن است می‌شویند. ولی اگر برای دفع ادرار در جایی که هیچ آب نیست، عجله داشته باشند با وسواسی پلید و ناشایست همان عضو را به دیوار یا خاک می‌مالند و این را عین طهارت و نشانهٔ فروتنی می‌شمارند. (سفرنامه تاورنیه؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۵)

آنچه باز به کثافت کوچه‌های اصفهان می‌افزاید، این است که قصابان خون و فضولات حیوانات کشته را در آن جا رها می‌کنند و همهٔ این کثافتها در آنجا می‌ماند تا دهقانان بیابند و آنها را بار کنند. اگر اسب و شتری، قاطر و خری سقط شود، آنها را در کوچه می‌اندازند و برای این کار منعی از جانب قوای انتظامی نیست. البته کسانی هستند که خیلی زود برای خرید لاشهٔ حیوان از صاحبش می‌آیند و از آن هریسه می‌سازند و به کارگران بینوا می‌فروشند. این هریسه بدین طریق تهیه می‌شود: گوشت حیوان را با گندم می‌پزند و وقتی که خوب پخته شد همه را با هم

می‌ورزند، به قسمی که مثل فرنی شود. ولی هریسه را از گوسفند خوب هم می‌سازند و در میدان شاه و دیگر میدانهای شهر به این و آن می‌فروشند. (سفرنامه تاورنیه؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۵)

قبلاً گفته ام که زرتشتیان با دقتی فراوان از ریش و زلف خود نگهداری می‌کنند و اگر به مناسبتی مجبور شوند که آنها را ببرند، موی را در خانه نمی‌گذارند بلکه به محلی در خارج شهر می‌برند که برای این کار معین شده است. علاوه بر آن، هنگامی که ریش یا سر را شانه می‌کنند، اگر احیاناً چند مویی بر روی لباسشان بیفتد و بیش از شش ساعت آنجا بماند، این لباس را برای پاک شدن از پلیدی باید با بول گاو شستشو دهند و اگر برحسب تصادف به کثافتی برخورند یا دست بزنند، به محض ورود به خانه باید خود را با همان بول بشویند. اگر موبد، که او را قاضی می‌نامند، به طور اتفاق در راه با جنازه ای مواجه شود و از روی سهو به آن نگاه کند، ناچار است که برود و خود را با بول گاو بشوید و این بول بزرگترین وسیله تزکیه آنهاست. (سفرنامه تاورنیه؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۰۴)

۱۶۶۴ دلد، نقاش فرانسوی

مخصوصاً در زمستان که این شهر (اصفهان) کثیف ترین شهر دنیاست، توانگران از کوچه‌ها سوار بر اسب می‌گذرند. (زیباییهای ایران؛ دلد، ۱۳۵۵: ۲۲)

از آنجا که این میدان (نقش جهان) سنگ فرش نیست، در زمستان بسیار کثیف است، ولی در تابستان پاکیزه است، چه مخصوصاً وقتی شاه برای گردش به آنجا می‌آید، آنرا از ترس گرد و خاک، آبپاشی می‌کنند. (زیباییهای ایران؛ دلد، ۱۳۵۵: ۲۳)

۱۶۶۷ تا ۱۶۸۱ (متناوب) شاردن، تاجر فرانسوی

در هیچ‌یک از شهرهای ایران فاضلاب عمومی وجود ندارد. در پایتخت نیز کنار هر خانه حفره‌ای به عمق یک پا می‌کنند که محل فاضلاب است. این چاله‌ها در نظر عابران بد و مکروه نمی‌نماید زیرا بر اثر خشکی هوا بوی بد از آنها بر نمی‌خیزد. روستاییان پس از اینکه محصولات خود را در شهر می‌فروشند و از راه کوی‌ها و کوچه‌ها به روستای خود بازمی‌گردند با بیل سرکچی که دارند هنگام عبور فضولاتی

را که در گودالهای کنار خانه جمع شده در کیسه می‌ریزند، بار خر می‌کنند و می‌برند. کسانی که بیرون خانه خود چاله مخصوص فضولات ندارند غالباً با روستاییان قرار می‌گذارند که در مقابل دریافت مقداری میوه در عرض سال اجازه می‌دهند فضولاتی که در خانه‌شان جمع می‌شود به روستا ببرند. اینان هر هفته یک بار بدان خانه‌ها می‌روند و آنچه فراهم آمده حمل می‌کنند. (سفرنامه شاردن جلد ۲؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۸۶۵)

زیباترین خیابانهای حومه‌های جدید شهر خیابان زیبای عباس آباد، و از آن پس خیابان جلفاست. اما بسیاری از کوچه‌های پایتخت تنگ و پر پیچ و خم و برخی از آنها مسقف است، و چون به سبب موقع طبیعی برف و باران در این شهر بسیار نمی‌بارد اگر کوچه‌ها و خیابانها را آب‌پاشی نکنند گرد و غبار همه جا را فرا می‌گیرد. (سفرنامه شاردن جلد ۵؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۷۶۶)

اما کوچه‌های شهر غالباً تنگ ناصاف، پر پیچ و خم، و چنان است که عابر نمی‌تواند از میان کوچه و از دویست قدمی دو سر آن را ببیند. بیشتر این کوچه‌ها وسیله بازارچه‌هایی که سقفشان پوشیده است قطع شده است. عیب بدتر این که هیچ یک این کوچه‌ها سنگفرش نیست. وضع کوچه‌های دیگر شهرهای ایران نیز چنین است. اما چون از یک رو هوای ایران گرم و خشک است، و از روی دیگر همه مردم، آن قسمت از کوچه را که دیوار خانه‌شان در آنست هر بامداد و شامگاه جارو، و آب پاشی می‌کنند، کوچه‌های آنها مثل کوچه‌های شهرهای ما پوشیده از خاک و کثافت نیست. اما در کوچه‌های اصفهان سه عامل ناراحت کننده وجود دارد که به راستی مایه دردسر و زحمت است. نخست این که چون تقریباً در تمام کوچه‌ها جویها و راه آبهای سرپوشیده وجود دارد، گاهی اوقات پوشش این جویها فرو می‌ریزد، و برای کسانی که سواره می‌گذرند خطرات و صدماتی می‌آفریند. دوم این که در بعضی کوچه‌ها چاه‌هایی است که دهانه آنها به محازات و هم سطح کف کوچه همچنان گشوده مانده، و اگر رهگذران آنها را نبینند خطرمند است. عامل دیگری که بدتر و زشت‌تر از آن دو است اینست که فاضلاب همه خانه‌ها به گودالهای بزرگی که زیر دیوار هر خانه کنده شده، وارد می‌شود، و بعضی مواقع رهگذران نیز به جای آبریزگاه از آن استفاده می‌کنند. با وجود اینها، کوچه‌های شهر

اصفهان چنانکه گمان می‌رود بوناک و کثافت آلوده نیست. زیرا از یک سو هوا خشک است، و از سوی دیگر کشاورزان و باغدارانی که هر روز بامدادان میوه و سبزی و مواد خوراکی دیگر از روستا به شهر می‌آورند، هنگام مراجعت به ده همه آن فضولات را برای تقویت زمینهای زراعی و باغهای خود از آن گودالها جمع، و بار چهارپای خود می‌کنند، و به روستا می‌برند. (سفرنامه شاردن جلد ۴؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۳۹۴-۱۳۹۶)

از این گذرگاه (نزدیک مدرسه صدر در اصفهان) کوچه‌هایی منشعب می‌شوند که همه تنگ و کوتاه و کثیفند. (سفرنامه شاردن جلد ۴؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۴۲)

۱۶۹۴ جمعی کاری، جهانگرد ایتالیایی

میدان شهر کثیف و زنده، مغازه‌های آن خالی و محقر است. اما چند مسجد زیبا دارد. اگر مخارج هنگفتی که برای بنای مساجد صرف می‌شود، به مصرف تعمیر و نگهداری مساجد قدیمی برسد، آنها را از ویرانی و انهدام نجات خواهد داد. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۵۴)

کوچه‌های اصفهان همه تنگ و تاریک و ناتمیز و اغلب بازارهای مسقف نیز غرق در کثافت است. جلوی هر خانه گودال کوچکی کنده اند که کثافت و مدفوع اهل خانه در آن جمع و از طرف عده ای به باغهای اطراف حمل می‌شود و به مصرف کود می‌رسد. اگر هوای آفتابی و و سالم شهر نبود، بی شک بیماری‌های گوناگون مردم شهر را از پا در می‌آورد. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۶۳)

این خاکروبه و کثافات شهر با ناتمیزی‌های بیشمار دیگر می‌آمیزد و وضع غیر قابل تصویری ایجاد میکند. لاشه حیوانات سقط شده را بدون مانع و پروا به وسط کوچه و خیابان می‌اندازند. خون حیوانات را در هر کوی و برزن میریزند. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۶۴)

باورنکردنی اینکه اشخاص ممیز و بالغ هر جا که دلشان بخواهد برای رفع حاجت می‌نشینند. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۶۴)

شهر قم ۶۹ درجه طول و ۳۵ درجه عرض جغرافیایی دارد محیط آن قریب پانزده کیلومتر است. و برج و باروی آن در نتیجه ریزش باران از بین رفته و به صورت ویرانه درآمده است؛ خانه‌های شهر نیز همین حال را دارند. میدان شهر کثیف و

زنده و مغازه‌های آن خالی و محقر است. اما چند مسجد زیبا دارد. اگر مخارج هنگفتی که برای بنای مسجد تازه صرف می شود، به مصرف تعمیر و نگهداری این چند مسجد قدیمی برسد، آنها را از ویرانی و انهدام نجات خواهد داد. متأسفانه به این نکته توجه نمی شود و هر ثروتمندی برای آمرزش گناهان و زنده ماندن نامش به ساختمان مسجد تازه ای اقدام می کند، ولی چند سال پس از مرگ او مبدل به تل خاک می شود؛ از این رو است که روز به روز به شمار مساجد ویران افزوده می شود. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۹۱: ۶۷)

شهر اصفهان ده دروازه دارد که عبارتند از در طوقچی، در دشت، در عباسی، در لبنون یا لبنان، در دولت، در مودباک، در حسن آباد، در حرم، در سید احمدیون یا سید احمدیان، و در جوباره. این درها خیلی کوچک و به حدی بدریخت اند که هیچ شباهت به دروازه شهر بزرگ یا پایتختی چون اصفهان ندارند. بر روی بعضی از آنها آهن پاره‌هایی نیز کوبیده اند. در جلوی هریک از این دروازه‌ها هرشب عده ای نگهبان و افسر کشیک می دهند، ولی دیوارهای حصار به اندازه ای در قسمت‌های متعدد خراب و فرو ریخته است که انسان در هر موقع از شب می تواند بدون مانع وارد شهر شود. کوچه‌های اصفهان همه تنگ و تاریک و ناتمیز، و اغلب بازارهای مسقف نیز غرق در کثافت است. جلوی هر خانه گودال کوچکی کنده اند که کثافات و مدفوع اهل خانه در آن جمع و از طرف عده ای به باغ‌های اطراف شهر حمل می شود و به مصرف کود می رسد. اگر هوای آفتابی و سالم شهر نبود، بی شک بیماری‌های گوناگون ساری مردم شهر را به کلی از پای در می آورد. تابستان اصفهان به علت وجود گرد و غبار و باد دائمی بسیار نامطبوع است. در زمستان هم گل و کثافت کوچه‌ها به آخرین حد می رسد و زندگی را دشوار می سازد. در تمام ایران یک کوچه یا خیابان سنگفرش وجود ندارد. فقط عده کثیری که مامور نظیف و آب پاشی معابر هستند، هر روز چند بار میدان‌ها و جلوی منازل اعیان و ثروتمندان را جارو و آب پاشی می کنند. ... این خاکروبه و کثافات شهر، با ناتمیزی‌های بی شمار دیگر می‌آمیزد و وضع غیرقابل تصویری ایجاد می‌کند. لاشه حیوانات سقط شده را بدون مانع و پروا به وسط کوچه و بازار می‌ریزند. خون حیوان را در سر هر کوی و برزن می‌ریزند. باورنکردنی این که اشخاص ممیز و بالغ هر جا

که دلشان بخواهد برای رفع حاجت می‌نشینند. نمی‌دانم چه علتی بوده که یکی از نویسندگان ایتالیایی ما شهر اصفهان را با شهر زیبای پالرمو مقایسه کرده است؛ در صورتی که کمترین وجه شبهی با هم ندارند و کوچکترین خانه شهر پالرمو به مراتب از خانه‌های گلی و تنگ و تاریک این شهر بهتر و زیباتر است، البته بجز منزل شاه و چند تن از بزرگان؛ چه همه خانه گلی هستند و فقط تعدادی آجر در آنها به کار رفته است. این خانه‌ها، که در اثر باران زود شکاف بر می‌دارند، به وسیله مشتی خاک و گچ تعمیر می‌شوند. دستمزد بنا روزانه چهل شاهی و دستمزد کارگر روزانه بیست شاهی است و بدین جهت برای یک کار کوچک بنایی باید متحمل هزینه نسبتاً زیادی شد. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۹۱: ۷۸-۸۰)

در اطراف میدان جوی‌های باریکی از سنگ تعبیه شده است، لیکن به ندرت آب در آن‌ها جریان دارد. معمولاً آب خیلی در ته جوی‌ها می‌ماند و می‌گندد و بوی تعفن به اطراف پخش می‌شود. از درختان چناری که شاه عباس به دست خود در این مدت کاشته بود، هنوز چندتایی باقی مانده است. آن‌هایی که از بین رفته اند، قطعاً در اثر بی‌مبالاتی مأموران آبیاری بوده که از مراقبت و آب بموقع غفلت کرده اند و پس از خشک شدن آن‌ها نیز چناری تازه نکاشته اند و با از بین رفتن آن چنارها زیبایی میدان از بین رفته است. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۹۱: ۹۴)

حقه‌بازان و معرکه‌گیرانی نیز هستند که بسیار کشیفند و توقف و تماشای هنرنمایی آنها برای همه کس قابل تحمل نیست. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۳)

در ایران مردان هرگز رقص نمی‌کنند و در بعضی مهمانی‌ها و جشن‌ها از زنان رقاصه حرفه‌ای یکی دو تن را اجیر می‌کنند. حقه‌بازان و معرکه‌گیرانی نیز هستند که بسیار کشیفند و توقف و تماشای هنرنمایی آن‌ها برای همه کس قابل تحمل نیست. (مجله یغما؛ کارری، ۱۳۴۴: ۳۰۵)

حدود ۱۷۳۰ و قبل از آن. همفر جاسوس انگلیس

نقاط عمده ضعف مسلمین عبارت اند از: ۱- نادانی و بی‌سوادی، تقریباً در سراسر ممالک اسلامی؛ ۲- جمود فکری و تعصب بی‌اطلاعی از اوضاع روز، کمبود شور و شوق کار و فعالیت؛ ۳- بی‌اعتنایی به زندگی مادی، زیاده روی در عبادت به امید

بهشت موعود که قهرا از کوشش برای زندگی بهتر در این جهان می‌کاهد؛ ۴- هرج و مرج در ادارات دولتی و نبودن قانون و نظامات و مقررات با وجود احترامی که مردم برای قرآن و احکام و شریعت قائلند. اجرای دستورات شرع عملاً متروک شده و کمتر رعایت می‌شود؛ ۵- اقتصاد ناسالم و عقب مانده، فقر عمومی و بیکاری در سراسر منطقه؛ ۶- تحقیر زنان و تضييع حقوق ایشان؛ و ۷- آلودگی شهرها و روستاها، انبوه زباله و گرد و خاک و خاشاک، مخصوصاً در شوارع و کوچه‌ها و در مراکز دادوستد انبارهای کالا و غیره و ... (خاطرات همفر جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی؛ هامفری، ۱۳۶۲: ۷۲)

۱۷۳۹-۱۷۴۳ عبدالکریم، صاحب‌منصب افغانی همراه قشون نادرشاه

نهری که از مشهد می‌گذرد تا ورود به شهر، صاف و شفاف است بعداً از کثافتکاری اهالی، گل‌آلود و لجن می‌شود. بنا و عظمت مشهد، باعث خرابی طوس شد که شهریست از خراسان واقع در چهارفرسخی مشهد. (در رکاب نادرشاه؛ عبدالکریم، ۱۳۲۲: ۲۵)

۱۷۹۹-۱۸۰۱ سر جان ملکم، سفیر حکومت هند بریتانیا

خانه‌های آن (شیراز) با آجر و خشت و کاه و کود گاو ساخته شده که منظره بسیار نازیبایی به نمای این بناها داده است، در حالی که داخل منازل مردم سطح بالا از ظرافت و زیبایی کافی برخوردار است.... اما کوچه‌های شهر بسیار باریک و کثیف است. (روزنامه سفر هیئت سر جان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۴۵)

همدان نیز مانند سایر شهرهای ایران بسیار نامنظم ساخته شده است. خانه‌های این شهر را حدود ده هزار واحد تخمین زده اند. این خانه‌ها بسیار نامنظم بنا شده اند و مصالحشان آجر و گل است. کوچه‌های این شهر بسیار تنگ و در تمام فصول، به ویژه در زمستان بسیار کثیف است. (روزنامه سفر هیئت سر جان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۷۹)

۱۸۰۲ وارینگ، جاسوس انگلیسی

با اینکه حمام‌های ایران (صرف نظر از عدم نظافت) بسیار مجلل و زیبا هستند، ولی من حیث المجموع مردم آن کشور بسیار کثیف می‌باشند. آنان به ندرت پیراهن‌های خود را عوض می‌کنند مگر آنکه احساس خطر نمایند. در ایران کسی پیدا نمی‌شود

که هر یک ماه یکبار جامه تازه بپوشد و یا اینکه هر شش ماه دوبار شلوار خود را تعویض نماید. (ده سفرنامه؛ وارینگ، ۱۳۶۹: ۱۹۲)

۱۸۰۷ سرگرد بن تان، افسر فرانسوی و معلم ارتش نظام جدید عباس میرزا

قبل از اینکه داخل خزینه شوم، آب را نگاه کردم، به نظرم بسیار کثیف آمد و میل به شستشو در آن نکردم. چون پانزده روز بود که آن را عوض نکرده بودند و بیش از سه هزار نفر در این مدت در آن شستشو کرده بودند. ملاها گفته اند آبی که بیش از چهارپا عمق داشته باشد، تمیز است و چون در این مملکت آب کم است و گرم کردن آن مشکل، حمام دارها از این گفته به نفع خود استفاده می کنند. در هر حال مردم معتقدند که بعد از استحمام تمیز شده اند. از طرفی امکان دارد که گرمای آب و مواد گوگردی که از سوخت تشکیل می شوند، سموم و مواد مضره آن را زایل می سازد. (مسافرت به ایران؛ سولتیکوف، ۱۳۸۱: ۷۳)

۱۸۰۷-۱۸۰۸ تانکوانی، مترجم هیئت ژنرال گاردان فرانسوی

جوی کوچکی از درازای میدان جاری است. عده ای از سلمانی ها بساط خود را در کنار این جوی پهن کرده و همان جا سر می تراشند، رگ می زنند، حجامت می کنند، و حتی به عمل جراحی هم می پردازند. (نامه هایی درباره ایران و ترکیه آسیا؛ تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)

ایرانیان ثروتمند و مقتدر، بر اثر حرارت آب و هوا، و یا در نتیجه ازدواج های مرسوم پیش از سن رشد کامل، خیلی زود فرسوده و عصبی و درمانده می شوند و سرتاسر زندگی شان با تن پروری و عیاشی و بی خیالی می گذرد. در این حال، خود را در جامه های زردوزی شده ای که زیر آن پر از کک و شپش است، می پوشانند و در گوشه ای کز می کنند، و تقریباً می توان آنها را شبیه کسانی دانست که چندان دورتر از ما زندگی نمی کنند و در تنبلی و کثافت در سرتاسر اروپا مشهور خاص و عام اند. در واقع، دنیای ما مجموعه ای از تضادها و تناقض ها است. همین افراد هر قدر از رسیدن به پاکیزگی و نظافت تن خود غفلت می کنند، اما در عوض به تمیز ماندن خانه هایشان بسیار بسیار اهمیت می دهند. حیاط خانه ها هر روز به دقت جارو می شود. فرش ها و نمدهای کف اتاق ها را مرتباً می تکانند. کسی هرگز نباید

بدون درآوردن کفش از پا در آستانه در وارد اتاق شود. (نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا؛ تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۰۷)

آنها به ظرافت و تمیزی لباس‌های زیر هیچ توجه ندارند و نتیجه اجتناب ناپذیر چنان غفلتی، کثیف بودن و عدم پاکیزگی است. تن افراد ثروتمند نیز مانند بدن بی چیزها، مورد حمله شپش و حشرات گزنده دیگر است. چندین ماه تمام، شب و روز فقط یک پیراهن می‌پوشند. وقتی که از حمام بیرون می‌آیند پیراهن به تن می‌کنند و تا پاره نشود، و به زبان حال آیه خداحافظی نخواند، حاضر نیستند که آن را عوض کنند. (نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا؛ تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۳۶)

۱۸۰۸-۱۸۰۹ جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس

بر روی زمین در برابر ما «سفره» گسترده گشت، سفره ای از پارچه چیت نازک چنان پهن که ناگزیر پاهای خود را جمع کردیم. این سفره بسیار فرسوده و کهنه و خرده‌های خوراک پیشین چنان بر جای جای آن مانده و کپک زده بود که بویی ناخوش از آن بر می‌خواست. اما ایرانیان از آن خرسند بودند زیرا بر آنند که آلیش کردن سفره بدبختی آور است. (سفرنامه جیمز موریه، سفر یکم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

۱۸۰۸-۱۸۱۶ موریه، منشی سفارت انگلیس و سفیر انگلیس

دیدن حمام‌ها، ما را به بحثی دوستانه با مهماندار (انگلیسی) در خصوص موضوع نظافت کشاند. ما گفتیم ایرانیان پاکیزه ترین مردم جهان هستند و فرنگی‌ها کثیف ترین آنان. گفتیم: «مثلاً همین شما انگلیسی‌ها به ندرت حمام می‌کنید؛ دست و صورتتان را می‌شوید و فکر می‌کنید تمیز شده اید. در حالی که آدم‌های عادی ایرانی حداقل هفته ای یک بار و آدم‌های صاحب تشخیص همه روزه تمام بدن خود را می‌شویند.» مهماندار گفت: «ممکن است چنین باشد، اما پاکیزگی تنها زمانی وجود دارد که در آب هستید، در لحظه ای که از آب خارج شده و پیراهنی را می‌پوشید که هفته‌ها پوشیده اند و شلواری را به پا می‌کنید که از پدرتان به ارث رسیده و ردایی به تن می‌کنید که از پوست گوسفند است و چندین نسل از عمر آن گذشته، پاکیزگی معنایی ندارد. ما لباس‌های زیر خود را هر روز عوض می‌کنیم.

فقیرترین مردمان ما حداقل هفته ای یک بار از سر تا پای خود را می‌شویند.»
گفتم: «پاکیزگی جامه چه فایده ای دارد وقتی از درون با خوردن گوشت خوک
ناپاک هستید. به خدا قسم که در بازگشت به ایران اگر «بیست سال» برابر متعارف
نماز بگزاریم، از آلودگی ای که از اقامت در این جا و در میان شما دچار خواهیم شد،
پاک نمی‌شویم.» (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در انگلستان؛ موریه، ۱۳۷۹: ۱۲۵)

صبحانه بسیار خوبی برای او (صدراعظم انگلیس) آماده شده بود، اما در کمال
حیرت باید گفت که به نظر می‌رسید میلش به چیزی نکشید. سفیر (ایران) با
انگستان خود بهترین غذا را برای او کشید و حتی خود سفیر با او هم لقمه شد و با
انگشت خود از برنج او خورد و قاشق خود را به او داد تا بان (با؟) آن شربت بنوشد،
اما او نتوانست بفهمد چه خوراکی خوبی پیش روی نهاده شده. به او تعارف کردیم
که گز انگبین بخورد که او با دقت و وسواس تمام آن را زیر و رو کرد. اما
وقتی هاشم، پادوی سفارت با مهارت آن را با دست‌هایش شکست و آرد آن را با
دهان خود فوت کرد، به نظر رسید که دیگر تمایلی به نشان دادن کنج کاوی ندارد.
با خود گفتم: «قطعاً این کافر ما را نجس می‌داند که به غذاهای ما لب نمی‌زند،
همین آدمی که خوردن گوشت خنزیر (خنزیر) تردید به خود راه نمی‌دهد و شراب
حرام را می‌نوشد؟ همین آدمی که سفیر تقیداتش با او کنار آمده و با فرنگی‌ها چنان
رفتار می‌کند که گویی مومنان واقعی هستند و گوش خود را بر احکام پیامبر خود
بسته است!» متوجه شدیم که هنوز چیزهای بسیاری باید دربارهٔ این مردم عجیب و
غریب بیاموزیم. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در انگلستان؛ موریه، ۱۳۷۹: ۱۴۷)

شخص سفیر (ایران، در مهمانی) به همان آرامش و راحتی ای بود که هر یک از
کسانی که با تجربه بسیار در میان انگلیسی‌ها غذا می‌خورند او با مهارت حیرت
انگیزی از قاشق‌ها، چاقوها، چنگال‌ها و گیره‌ها استفاده می‌کرد. در مورد شخص
خودم باید بگویم آن قدر خوش شانس نبودم چرا که از زور عادات پیشین دچار
یکی دو اشتباه شدم که تأثیری ناخوش آیند بر کسانی که در اطرافم غذا
می‌خوردند، گذارد. نان پهلوی دستی ام را برداشتم که این عمل به همان بی حرمتی

است که اگر در ایران چنین رفتاری نکنی و از لیوان او نوشیدم و فقط با دستم لقمه ای غذا از ظرفی برداشتم و پیش رویش گرفتم تا در دهانش بگذارم. آن چنان یکه ای خورد که گویی پیشنهاد زهر به او داده ام. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در انگلستان؛ موریه، ۱۳۷۹: ۲۰۷)

۱۸۱۰-۱۸۱۶ جیمز موریه، سفیر انگلیس

میان سیمای کلی ایرانیان ساحل نشین و سیمای ایرانیانی که با ما از انگلیس آمده بودند، تفاوت بسیار دیده می‌شد و گروه اخیر خوش سیماتر می‌نمودند. اینان توجه به نظافت و رعایت پاکیزگی را در اثر همزیستی با ما آموخته بودند، در صورتی که ساحل نشینان از این مزیت بی بهره بودند. (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۷۲)

آدم اروپایی... او باید در میان خط‌های باریکی به نام کوچه راه خود را باز کند، کوچه‌هایی دست و پاگیر و پر از آت و آشغال و لاشه‌های جانوران مرده و سگ‌های گر و اکبیری، ... (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۷۴)

آدم اروپایی که چشمانش به پاکیزگی و آسایش کلی پدیده‌های زندگانی خو گرفته، در اینجا در اثر روبرو شدن با وضعی سخت متضاد به افسردگی و اندوه دچار می‌گردد. به جای خانه‌های لندن با آن سقف‌های درخشان و شیشه‌دار و نقاشی و رنگ آمیزی شده که دررج‌های بهنجارند، خانه‌های توسری خورده با سقف‌های مسطح بی‌پنجره را می‌بیند که با هم پیوند و تناسب چندانی ندارد... آدم اروپایی باید در میان خط‌های باریکی به نام کوچه، راه خود را باز کند، کوچه‌های دست و پاگیر و پر از آت و آشغال و لاشه‌های جانوران مرده و سگ‌های گر و اکبیری ... به جای سیماهای ظریف و چهره‌های تمیز تراشیده و صاف و جامه‌های چسبان اروپایی، چهره‌های خشن پر ریش و سبیل با جامه‌های گل و گشاد را می‌بیند. (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۷۵)

آبادی پر کثافت فولاد محله با دیوارهای گلین بر فراز تپه ای متروک و دور افتاده در دل دشت نزدیک هشتاد خانه دارد. اهالی آن بر حسب ظاهر بسیار بی چیز و تهی دست اند. زنان به ویژه پر آشوب و جیغ جیغو هستند... این آبادی رقت انگیز از

آن یک روحانی تهرانی است که به ظاهر کشاورزان خود را در اوج تنگدستی نگه داشته و بی هیچ گونه ناراحتی وجدانی هر چه دارند -جز جان‌هایشان- از آنان می‌ستاند. (سفرنامه جیمز موریه، سفردوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۴۰۷)

۱۸۱۲-۱۸۱۳ سرهنگ دروویل، نظامی فرانسوی

پیش از هرچیز ذکر این نکته لازمست که ایرانیان بسیار دیر به دیر یعنی فقط هر ماه یکبار پیراهن تن خود را عوض کرده و از زن و مرد همه با شلوار به رختخواب می‌روند. (سفرنامه دروویل؛ دروویل، ۱۳۳۷: ۵۹)

برخی از بزرگان ایران نسبت به امر نظافت بی قیدی عجیبی دارند. مثلاً دستمال جیب را فقط وقتی عوض می‌کنند که بوی چرک و عفونت مشمئز کننده ای گرفته است. روزی این مطلب را با یکی از آنان در میان گذاشتم. عذر آورد که تقصیر اطاقدار اوست که فراموش کرده دستمال دیگری به وی بدهد. با اینحال یک ماه بعد باز همین شخص را دیدم که هنوز دستمال خود را عوض نکرده است. (پاورقی نویسنده) (سفرنامه دروویل؛ دروویل، ۱۳۳۷: ۹۱)

۱۸۳۴-۱۸۳۵ بارون فیودور کورف، تاجر و کارگزار روسی

در این سرزمین، قصبه یا شهر از دور به شما خیلی زیبا جلوه می‌کند، ولی از نزدیک خانه‌هایی به تمام معنی محقر و غالباً مساجدی را می‌بینید که با بی‌سلیقگی ساخته شده‌اند و علاوه بر این همه را چیز غرق در کثافت و همه جا را کثیف می‌بینید. این بیماری‌های خطرناک (وبا و طاعون) معمولاً در ایران همزمان بروز می‌کند و به طرزی فجیع مردم را از بین می‌برد. به هر حال باید گفت طاعون فقط در این اواخر در ایران تکرار می‌شود، حال آنکه در گذشته دهها سال می‌گذشت و از آن خبری نبود. (سفرنامه ی بارون فیودور کورف؛ فیودور کورف، ۱۳۷۲: ۱۸۳)

در چند قدمی آن محل (میدان کوچکی جلو بازار)، چوب بلندی به زمین کوبیده شده بود و بر سر آن سر جداشده انسانی مشاهده می‌گردید و کنار آن بدن متعلق به سر افتاده بود، آن سر و تن به مردی تعلق داشت که سه روز پیش در همین جا به جرم دزدی اعدام شده بود. خیابان‌های تهران از روزی که این شهر را ساخته اند، برای یکبار هم که شده جاروب نخورده است. تاکنون هیچ کس نسبت به این کار احساس نیاز نکرده است و کسانی که علاقه مند باشند می‌توانند علم کالبدشناسی

تمام جانوران را در این خیابان‌ها بیاموزند. بقایای اجساد شترها، الاغ‌ها، قاطرها، اسبان، سگان و گربه‌ها تا زمانی که سگ‌های گرسنه آنها را نخورند، در خیابان‌ها افتاده است، اما حتی گذشت زمان نیز قادر نیست استخوان‌ها را از بین ببرد. آب و هوای تهران هم به این بی‌مبالاتی و بی‌توجهی نابخشودنی مساعدت می‌کند، در جای دیگری از جهان به خاطر وجود این کثافات مهلک ممکن بود نیمی از سکنه تلف شوند، ولی در اینجا خشکی هوا به قدری شدید است اجساد قبل از اینکه بپوسند غالباً خشک می‌شوند. (سفرنامه ی بارون فیودور کورف؛ فیودور کورف، ۱۳۷۲: ۲۰۵)

۱۸۳۹-۱۸۴۰ کنت دوسرسی، سفیر فوق العاده فرانسه

چند روز بعد به جسد انسان‌هایی برخورد کردم که پوستشان را از کاه پر کرده بودند و در بلندی آویزان نموده بودند تا مردم آن را ببینند... این تنها برخورد ناراحت‌کننده‌ای نیست که انسان در کوچه‌های تهران با آن مواجه می‌شود. کوچه‌ها بسیار تنگ و کثیف و پر از سگهای ولگرد است. (ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰م؛ دو سرسی، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

۱۸۴۰-۱۸۴۱ بارون دوبد، نایب اول سفارت روس

پس از پخت نان مشکل من ظاهر شد؛ زیرا هرچند به شدت گرسنه بودم اما تمام مراحل تهیه آن را هم به چشم دیده بودم (بین خودمان باشد، دست‌های زن سبزه‌رو خیلی هم پاکیزه نبود)... (سفرنامه لرستان و خوزستان؛ دوبد، ۱۳۸۴: ۴۱۴)

۱۸۴۰-۱۸۴۲ لایارد، مامور سیاسی انگلیس در جنوب ایران

با هم گرم صحبت و مذاکره بودیم که فراشان با مجمع‌های پر از شیرینی که روی سرشان گذاشته بودند وارد مجلس شدند. بساط مشروبات الکلی بزودی برچیده شد ... برای من که یک نفر اجنبی بود مجمعی جدا آوردند و خوشحال شدم که با آنان روی یک سفره هم غذا نشدم، چون آنان با انگشت و ناخن‌های کثیف خودشان غذا را آلوده می‌کردند. (سفرنامه لایارد؛ لایارد، ۱۳۷۶: ۶۸)

۱۸۴۴ هولمز، مامور کنسولگری انگلیس در ارزروم عثمانی

آداب غذا خوردن ایرانی‌ها: صبحانه تکرار شام بود و همان صحنه‌های شب قبل روی داد. من بارها شنیده‌ام که از آداب غذا خوردن با دست با احترام یاد شده و به عنوان رسمی‌ناخوشایند به آن نگاه کردن را اشتباه دانسته‌اند، به این علت که دست‌های تمیز و شسته شده نسبت به چاقو و چنگال‌های ما ابزار تمیزتری هستند. اما می‌توانم بگویم که در ایران شست و شوی دست‌ها را یک تشریفات صوری یافتیم، از هیچ صابونی استفاده نمی‌شود، صرفاً کمی آب نیم گرم قبل و بعد از صرف غذا بر دست ریخته می‌شود که آن‌ها را هم اغلب با یک دستمال جیب که احتمالاً شش ماه است شسته نشده، خشک می‌کنند. ایرانی‌ها اگر چه به طور کلی از رسم اروپایی‌ها در استفاده از چاقو و چنگال متعجبند اما اقرار می‌کنند که این سبک غذا خوردن در ظاهر، آراسته تر و در واقعیت تمیزتر از آداب خودشان است. «فرج الله بیگ» در حالی که این گفته را تصدیق می‌کرد، اظهار داشت که با وجود این، غذا خوردن با دست را ترجیح می‌دهد، چرا که این روش به غذا مزه‌ی بیشتری می‌دهد. البته با توجه به رنگ و ظاهر دست‌هایش تصور می‌کنم گفته اش درست باشد! (سفرنامه ساحل خزر؛ هولمز، ۱۳۹۰: ۳۸)

۱۸۴۸-۱۸۵۲ کلنل چریکف، نماینده روسیه در کمیسیون تعیین سرحد

هردوی این شهر (شوشتر و دزفول) بسیار کثیف است. در کوچه‌ها سگ نیست، که به واسطه، رفع کثافت نماید. دیوارهای دور شهر (دزفول) از گل است، مگر از زیر چند رگ سنگریزه چیده است. از طرف جنوب شرقی دیوار شهر خرابی زیاد دارد. (سیاحتنامه مسیو چریکف؛ چریکف، ۱۳۵۸: ۳۵)

۱۸۴۹-۱۸۵۲ سرهنگ لافتوس، باستان شناسی و نماینده انگلیس در

کمیسیون تعیین سرحد

ما را به درون یک حیاط کثیف راهنمایی کرد و در آنجا بود که در زیر سایه چند درخت، چندین نفر سر تا پا نامرتب و ژنده پوش از اعراب قبیله چغب را دیدم که کمترین اعتنایی به حضور ما نصرانی‌های بیگانه نکردند و فقط وقتی شیخ از آنها خواست به ما احترام بگذارند با اکراه به نشانه احترام از روی زیرانداز کثیف خود بلند شدند. (سفرنامه پژوهشی سرهنگ لافتوس؛ لافتوس، ۱۳۸۵: ۲۶)

خیابان‌های شهر (دزفول) در مقایسه با شوشتر کثیف ترند و بوی گندی که از کثیفی خیابان‌ها در هوا منتشر می‌شود، واقعا بیماری زا و تهوع آور است. (سفرنامه پژوهشی سرهنگ لافتوس؛ لافتوس، ۱۳۸۵: ۵۰)

۱۸۵۱-۱۸۶۰ پولاک، پزشک اتریشی ناصرالدین شاه

قانون شرع این است که هر کس حتی المقدور عمل تخلیه را در کنار جوی آب یا در خود آب انجام دهد (این یکی از همان حرف‌های بی معنی است که خارجی‌ان می‌گویند. در بسیاری از مواضع که صحبت از شرع و قوانین آن به میان می‌آید، نویسندگان بر اثر جهل، به یاهو گویی می‌پردازد. پاورقی مترجم). در نتیجه در پناه سایه، هیچ جایی نمی‌توان یافت که آلوده نباشد. حتی مواضعی هم که ممکن است مورد استفاده شاه واقع شود از این امر مستثنی نیست. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۵۷)

برای تنظیف خیابانها هیچ عملی انجام نمی‌گیرد. این را دیگر به میل و دلخواه سبزی کارها واگذارده اند که زباله شهر را برای کود ببرند. دل و روده حیواناتی که ذبح شده اند، باقیمانده غذا و جانورانی که مرده اند به کوچه افکنده می‌شود و در آنجا می‌ماند. پس این خود بخت بلندی است که سگهای بسیار با تخم و ترکه فراوانشان شبها از کمینگاه بیرون می‌پرند و کوچه‌ها را تمیز می‌کنند؛ شغالها نیز اینجا و آنجا گاه و بیگاه به دستگیری سگان برمی‌خیزند. استخوانهای به جا مانده را در خندق شهر می‌اندازند. با وجود این تپه‌های کوچکی نیز در شهر هست که کثافت قرنهای بسیار را لایه به لایه در خود انباشته و از انظار پوشانده. بوی عفونت وحشتناکی که از این همه مواد گندیده منتشر می‌شود، سکونت در تهران را در فصل تابستان، بخصوص برای اروپائیان طاقت فرسا می‌سازد؛ تبهای کشنده ای ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که هر گاه وبا وارد مملکت شد به طرز وحشتناکی کشتار کند. بیش از هر وقت، بوی عفونت چند روز بعد از عید قربان بیداد می‌کند، زیرا در چنین روزی گوسفندان بسیاری قربانی می‌شود و دیگر پشتکار سگان و شغالان نیز یارای آن را ندارد که از پس لاشه‌ها برآید. بنابراین به اروپائیان سخت توصیه می‌شود تابستانها را در یک جای ییلاقی بسر برند؛ تردیدی نیست که در

شهر در این فصل به بیماری اسهال خونی سختی دچار می‌شوند. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۶۵)

چون از تمهیدات بهداشتی برای تمیز نگاهداشتن شهر تهران کلا اثری نمی‌توان جست، در تابستان خیابان‌ها چندان کثیف و هوا چندان مسموم و گرم و خفه کننده و آب حوضها آنقدر مانده و متعفن و پشه‌ها و مگسها چنان مزاحمند که رفتن به بیلاق امری لازم و غیرقابل اجتناب می‌شود. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۷۸)

و این در صورتی است که وسایل آشپزخانه را پس از مصرف به اندازه کافی تمیز نکرده باشند. حتی گاه می‌توان از قشر سختی که روی جدار داخل دیگ بسته است تعداد دفعاتی را در که در آن پلو پخته اند حدس زد. چون پس از مدت کوتاهی استعمال، دیگها را به سفیدگری می‌دهند دیگر نظافت اساسی را برای آن لازم نمی‌شمرند. اصولا به هیچ وجه نباید در ایران توقع نظافت به مقیاسی که نزد ما رایج است، داشت. ایرانی‌ها همین که غذا تمیز سر سفره بیاید، دیگر راضی هستند. در میهمانیها که آشپزها سخت مشغولند و تعداد طیور ذبح شده بسیار است، ممکن است که مرغی را با دل و روده پاک نکرده در پلو بگذارند. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۹۴)

گله‌هایی از گوسفند را برای قربانی (عید قربان) به شهر می‌آورند؛ در بعضی از خانه‌ها حتی ده گوسفند می‌کشند و به زحمت خانواده ای می‌شود سراغ کرد که یک گوسفند هم در آن قربانی نشود. در نتیجه گوشت در این هنگام چندان فراوان است که نه تنها هر تهیدستی هر چه بخواهد از آن به دست می‌آورد بلکه مقداری از آن نیز فاسد شده به کوچه ریخته می‌شود. گوشت به همراه آشغال و دل و روده گوسفند روزهای بسیاری در کوی و برزن می‌ماند، زیرا سگها و شغالها از عهده خوردن گوشت به این فراوانی بر نمی‌آیند و در نتیجه بعد از عید قربان همیشه اسهال و سایر بیماری‌ها شایع می‌گردد. هر گاه عید قربان در اردوی تابستانی شاه برپا شود، باید میدان را روز بعد تمیز و پاکیزه کنند، زیرا عفونت هوا و آبی که در اثر انداختن دل و روده در آن، آلوده شده است ادامه اقامت در آن محل را

غیرممکن می‌سازد. در سالهائی که وبا شیوع دارد پس از عید قربان بر شدت و حدت آن بیماری واگیر افزوده می‌شود. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۲۳۳)

۱۸۵۵-۱۸۵۸، ۱۸۶۱-۱۸۶۳ دو گوینو، فیلسوف و کاردار و وزیر مختار فرانسه

پیراهنی از کتان سفید در بر داشت که ژنده و پاره شده بود. سر و پایش برهنه، موهایش ژولیده، ریش خاکستریش آشفته صورتش به رنگ آهک و پر از چین چروک بود. (سه سال در آسیا؛ دوگوینو، ۱۳۶۷: ۳۸۳)

۱۸۵۷ کاپیتان هنت، افسر انگلیسی در جنگ انگلیس با ایران

مقدار معتنی از ذخایر جنگی و قورخانه و آذوقه اردوی ایران به تصرف ما درآمد و در حول و حوش توپخانه آنها در حدود ۸۰ الی ۹۰ جنازه مشاهده شد که هنوز آنها را دفن نکرده بودند. (جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری؛ هنت، ۱۳۲۷: ۸۶)

محمیره (خرمشهر) با اینکه یکی از مراکز مهم تجارتی است این ایام در کثافت غوطه می‌خورد. (جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری؛ هنت، ۱۳۲۷: ۸۷)

بازار شهر که مثل اکثر بازارهای مشرق زمین در نظافت آن مراقبتی به عمل نمی‌آید، اراضی اطراف محمره یک قسمت باتلاق است و یک قسمت دیگر ریگزار است و جسته جسته بعضی نقاط قسمت دوم مزروع می‌باشد. (جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری؛ هنت، ۱۳۲۷: ۸۷)

۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ ملگونف، آکادمیسین روسی

فراز (سیاح انگلیسی) می‌گوید: در ۱۸۲۱ چون به استراباد در آمد، او را پاکیزه ترین و روفته ترین شهرهای ایران دیدم. هر کس در خانه ی خود را روفته و آب زده و بسیار کوشش به پاکیزگی آنجا می نمودند، ولی اکنون نه چنان است. (سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر؛ ملگونف، ۱۳۶۴: ۶۵)

۱۸۵۹-۱۸۵۸ خانیکوف، جغرافی دان و سرکنسول روسیه در تبریز

سراسر زندگی اهالی لازگرد در سوراخ‌هایی دخمه مانند و فوق العاده کثیف می‌گذرد که با ایوان بدون حفاظی به هم راه دارند و در بسیاری موارد بچه‌های کم سن و سال از این ایوان‌ها به زمین می‌افتند و می‌میرند. (سفرنامه خانیکوف؛ ۱۳۷۵: ۸۸)

۱۸۵۸-۱۸۶۰ مکنزی، کنسول انگلیس در گیلان

رودسر یک مسجد و پنج امامزاده و دو حمام دارد (تعجب آور است که با وجود این که ایرانیان تعداد زیادی حمام می‌سازند، چرا همیشه کثیف اند). (سفرنامه شمال؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۳۶)

سر و وضع و لباس زن‌ها مرتب تر است، ولی به طور کلی زیاد عادت به نظافت ندارند. از حمام‌هایی که در همه نقاط ایران یافت می‌شوند استفاده می‌کنند، ولی خیلی تمیز نیستند، چون بعد از استحمام همان لباس‌های کثیف سابق را می‌پوشند و با همان لباس‌ها می‌خوابند. (سفرنامه شمال؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۴۶)

زمانی که من در استرآباد اقامت داشتم، هنگ سمنان و دامغان در آنجا اقامت داشتند. افسران و سربازان همه کثیف و مندرس به نظر می‌رسیدند و حقوق همگی چندین ماه به عقب افتاده بود. (سفرنامه شمال؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۸۶)

حدود ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ کنت روششوار، کاردار سفارت فرانسه

حمام‌ها در ایران بسیار کثیف اند. وارد آن که می‌شوی خود را در یک زیر زمین می‌یابی، سرد و نمناک که دیوارهای دودآلود آن نم پس می‌دهند و گردآلود آن نیمکت‌های فکسنی نهاده اند و آن را رخت کن می‌یابند. (خاطرات سفر ایران؛ روششوار، ۱۳۷۸: ۲۰۷)

۱۸۶۰-۱۸۶۱ دکتر بروگش، سفیر آلمان و مستشرق

ساختمان آنها (خانه‌های خارج شهر اصفهان) تفاوت زیاد و محسوسی با ساختمانهای شهرهای دیگر ایران نداشت جز سوراخی که در دیوارهایشان وجود داشت و فاضل آب و کثافات توالتها از آن سوراخ به داخل کوچه و خیابان و معابر عمومی می‌ریخت. این وضع از زمان شاه عباس در اصفهان وجود داشته است و اولثاریوس و شاردن در سیاحتنامه‌های خود به تفصیل از آن ذکر کرده اند که

چگونه هر روزه کشاورزان اطراف اصفهان با الاغهای خود به شهر می‌آیند و این فضولات و کثافات را بار الاغ می‌کنند و با خود می‌برند تا به عنوان کود در کشاورزی مصرف کنند. (سفری به دربار سلطان صاحبقران، جلد دوم؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۳۶۳)

۱۸۶۲-۱۸۶۳ آرمینوس وامبری، درویش دروغین مجار

عقیده من در باب نظامتشان (شیعیان)، که به آن بسیار فخر می‌کردند، با دیدن شواهد ذیل بشدت رنگ باخت. در وسط صحن کاروانسرا، مثل هر جای دیگری حوضی پر از آب برای گرفتن وضو دیده می‌شد. اما همچنان که به اعمال مردم در لب حوض می‌نگریستم، می‌دیدم در همان حال که در یک طرف حوض کسانی اشیای کثیف را می‌شستند، عده‌ای نیز چرم‌های نیمه دباغی را در آن خیس می‌کردند و شخص ثالثی هم طفل خود را در همان آب تمیز می‌کرد و در طرف دیگر حوض مردانی ایستاده بودند که با طمانینه و دقت وضو می‌گرفتند و یکی از آنان که به واقع می‌بایست خیلی تشنه بوده باشد، خم شد و حریصانه از آن مایع سبز و تیره رنگ نوشید. از دیدن این منظره نتوانستم اشمئزار اشکار خود را پنهان کنم. یک نفر ایرانی که نزدیکم ایستاده بود، بی درنگ به نکوهش جهل من پرداخت و پرسید آیا نمی‌دانم برطبق شریعت اسلام اگر مقدار آب بیش از ۱۲۰ پینت (قریب ۶۶ لیتر) باشد پاک است. (زندگی و سفرهای وامبری؛ وامبری، ۱۳۷۲: ۶۰)

سقف و دیوار اتاق و در و پیکر آن (اتاق در چاپارخانه ترکمانچای)، آن چنان نازک و پراز درز و سوراخ بود که در واقع می‌شود گفت پناهگاهی بی دوام در مقابل باد و بارش و بوران و برف بود تا یک اتاق محل زیست و استراحت... با این وجود ساس و شته و دیگر حشرات گرسنه از همان ابتدای ورود مشغول پذیرایی از ما شدند و لحظه‌ای ما را به حال خود نگذاشتند. (ایران در یک قرن پیش؛ ویلز، ۱۳۶۸: ۶۰)

نخستین موضوعی که بیگانه را (در تهران) حیرت زده می‌کند، فقدان پاکیزگی خیابانها و درون منازل است. ایرانی، تالارهای وسیع بی‌مبلان خانه‌ی خود را... با فرشهای گرانبها مغروش می‌کند و دیوارهای آن را با تزئینات گرانبها می‌پوشاند، اما آشپزخانه و اتاق مسکونی خود و آبدارخانه‌اش را به اسفبارترین وضع رها می‌کند. لباسش نیز به همین منوال است. آدمی که پنجاه تا صد سکه‌ی طلا خرج لباس

بیرون از خانه می‌کند، بندرت صاحب بیش از دو یا سه پیراهن است. صابون کالایی لوکس و مصرف آن نادر است و من خانهای با مدارج‌های عالی اجتماعی و مذهب دیده‌ام که از دستمال جیبی خدمتکاران خود استفاده کرده‌اند. از هر چه بگذریم، خاصه این رنگ حناست که آدم را از هر اعیان ایرانی، به رغم همه‌ی طنطنه ظاهری و لباس پر بهایش، بیزار می‌کند... اشخاص متشخص دستها و ناخنهای خود را با حنا رنگ می‌کنند. غشایی از این رنگ، چرک را می‌پوشاند؛ آقا یا خانمی که حنا گذاشته است می‌تواند چند روزی بی‌شستشو سر کند. کارد و چنگال و قاشق در ایران اشیای ناشناخته‌ای هستند. برای فرد اروپایی فوق‌العاده زننده است که می‌بیند صاحب خانه با انگشتانش مرغ پخته‌ای را قطعه قطعه می‌کند و هر تکه‌ای را به مهمانی می‌دهد و یا قدح شربتی را دور می‌گرداند که تا به نفر آخر برسد سبیلحنایی ده دوازده مرد در آن فرو رفته است. (زندگی و سفرهای وامبری؛ وامبری، ۱۳۷۲: ۸۱)

۱۸۸۳-۱۸۶۳ هولستر، مهندس و عکاس آلمانی

صبح موقع ورود و خروج از شهر در میان راه، حفره‌هایی پر از نجاست دیده می‌شود و مردم مشغول خالی کردن آنها هستند تا بجای کود در مزارع خود از آنها بهره بردارند. (ایران در یکصد و سیزده سال پیش؛ هولستر، ۱۳۵۵: ۱۴)

۱۸۸۱-۱۸۶۷ دکتر ویلز (ویلس)، پزشک انگلیسی

ایرانیان... متأسفانه! در دوران ابتدایی عزاداری، حتی از شستن موهای خودشان هم خود داری می‌کنند. (در ترجمه این کتاب من به عنوان یک مترجم به منظور رعایت امانت مجبور به ترجمه عین مطلب هستم و این به هیچ وجه دلیل بر تایید مطلب نیست. پاورقی مترجم) (ایران در یک قرن پیش؛ ویلز، ۱۳۶۸: ۴۶)

۱۸۷۵ کلنل مک‌گرگر، افسر انگلیسی

در بدو ورود .. بلافاصله مشغول استحمام شدم. در جوی آبی باریک دراز کشیدم، در حالی که آب از آبشار کوچکی روی سرم می‌ریخت. استحمام روزانه از چیزهایی است که ظاهراً در این اماکن کسی اهمیت آن را نمی‌داند و در نظر این مردم، دلیل

دیگری است بر حماقت فرنگی‌ها. (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد دوم؛ مک گرگر، ۱۳۶۸: ۱۲)

خیابان‌ها (بوشهر) طبق معمول شرق باریک است و اگر چه کثیف اند، ولی وضع آنها بدتر از بسیاری شهرهای هندوستان در پیش از اعزام ماموران بهداشت نیست. (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد اول؛ مک گرگر، ۱۳۶۶: ۲۱)

یک روز ما به دیدن اصطبل حسام‌السلطنه رفتیم... اصطبل‌های آنها همیشه کثیف است و همه نوع گیاهی برای تغذیه اسب‌ها فراهم است. (شرح سفری به ایالت خراسان، جلد اول؛ مک گرگر، ۱۳۶۶: ۴۹)

روستای اخیر کاروانسرای خوبی دارد. وقتی می‌گویم کاروانسرای خوب منظورم آن است که ساختمان آن فوق‌العاده است و نقشه‌ای مشابه سایر کاروانسراهای این جاده دارد، ولی مانند دیگر کاروانسراهای ایران فوق‌العاده کثیف می‌باشد. برای آنکه عقیده ایرانیان را در چنین مواردی را برای خوانندگان روشن کنم، باید متذکر شوم که از کدخدا علت تمیز نکردن کاروانسرا را جویا شدم. وی با نگاهی سرد پرسید «تمیز کنیم؟» سپس رویش را به طرف پیشخدمت من برگرداند و گفت «به او بگو اینجا یک کاروانسرا است.» انگار که کثیفی لازمه کاروانسرا است. به او گفتم «اما ما هم در هند کاروانسراهای بسیاری داریم و آنها را همیشه نظافت می‌کنند.» اما او تنها سرش را جنباند و گفت «بله، حتما». به نظر می‌رسید می‌خواهد اضافه کند «شما عجب آدم‌های عوضی هستید و چه عادت‌های عجیب و غریبی دارید.» (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد اول؛ مک گرگر، ۱۳۶۶: ۹۱)

به تدریج که تمدن به پیش می‌رود هر روز بر اهمیت نظافت در زندگی (در غرب) افزوده می‌شود تا بدان حد که امروزه یک ضرورت مطلق تلقی می‌شود، در حالی که آنها (شرقی‌ها) بر زمین چمباتمه می‌زنند خیلی بندرت لباس خود را عوض می‌کنند و شستشو را نه تنها یک امر غیرضروری بلکه مطلقاً زیان‌آور می‌دانند. (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد دوم؛ مک گرگر، ۱۳۶۸: ۱۷۰-۱۷۲)

وجه مشخصه مشهد «خیابان» است.. این «خیابان» به جز آن جا که به حرم می‌رسد، از میان شهر عبور می‌کند. از میان آن نهر، آب کثیفی می‌گذرد که در چند نقطه بر روی آن سکوهایی ساخته اند و مردم بدون توجه به بوی بد آن بر روی این سکوها می‌نشینند و تفریح می‌کنند. گفته می‌شود دو طرف خیابان در گذشته درختکاری شده بود، ولی در حال حاضر تنها بالاخیابان به این درخت‌های باشکوه آراسته است. «خیابان» بی تردید آنچه را که یک خیابان زیبا داشته باشد دارد. شاید اگر از آن فرانسویان می‌بود، آن را تبدیل به یک زیبایی جاودانه می‌کردند. اما هنگامی که انسان می‌بیند مردم از آب آلوده نهر می‌نوشند، در آن آب تنی می‌کنند، و اسبها یا لباس‌هایشان را می‌شویند، وقتی که کوچه‌های فراموش شده، خانه‌های فقیرانه و دکان‌های فلاکت بار دو طرف آن و دیوارهای دراز گلی را می‌نگرد، به این نتیجه می‌رسد که خیلی کار دارد تا آن را به صورت معبری زیبا درآورند. (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد اول؛ مک گرگر، ۱۳۶۶: ۲۵۵)

در این جا هشت یا نه هنگ نظام وجود داشت که اغلب در اردوگاههای بیرون شهر مستقر بودند، و بعضی شان البته از بعضی دیگر بهتر بودند، اما همه کم و بیش از بنیه ای قوی برخوردار بودند. اگر به آنها از دید یک نظامی نگاه کنی، صرفا تا حد ژنده پوشان کثیف و سیاهی لشکر بی دست و پا تنزل می‌کنند، ولی از نظر کسی که در این مورد قوه تشخیص لازم را داشته باشد آنها «جوهر سپاهیگری» را دارند. تردیدی نیست که آنها ژنده پوش و کثیف و بی تحرک هستند، ولی اگر همین افراد به دست افسران انگلیسی تعلیم ببینید، در زمان کوتاهی به سربازان شایسته ای تبدیل خواهند شد. همه، حتی آنها که از نقاط بسیار دور دست و غیر شهری آمده اند، افراد آرامی به نظر می‌رسند. در واقع این یکی از ویژگی‌های جامعه روستایی ایران است. آنها با وجود ظاهر خشنی که دارند، رفتار با وقار و آرامشان این‌ها را از افغانهای وحشی و خودخواه متمایز می‌کند. (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد اول؛ مک گرگر، ۱۳۶۶: ۲۵۶)

۱۸۷۵-۱۹۰۵ خفیه نویس کنسولگری انگلیس در شیراز

(سال ۱۳۱۵ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه حکومت حکم کردند که تمام کوچه‌های شهر را آب و جاروب کرده خاکروبه‌ها را برداشته بیرون شهر بریزند که کوچه‌ها پاک و تمیز شود، قدری پول خودشان داده‌اند و قدری هم از اعیان و متمولین شهر گرفتند، ده راس الاغ ابتیاع کرده چند روز مشغول برداشتن کثافت و تمیز کردن کوچه‌ها شدند، حال چند روز است که موقوف داشته‌اند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۵۳۰)

(سال ۱۳۲۱ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه جناب علاء الدوله حکم کرده‌اند جلو دکانین که کوچه‌ها را تنگ کرده بود خراب کنند و حکم به بیگلربیگی کرده‌اند که تمام کوچه‌ها را پاک و تمیز کند و نیز حکم کرده‌اند چهار بازار وکیل را تعمیر کنند. کارهایی که هیچ حکومتی در خیال نبود می‌کنند، تمام مردم شب و روز دعا به ایشان می‌کنند، همه اهل شهر آسوده شده‌اند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۷۰۵)

(سال ۱۳۲۱ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه حضرت شاه‌چراغ و حضرت سید میر محمد که موقوفه داشتند و متولیان می‌خوردند و صحن ایشان را مثل بازار کثیف کرده بودند بقاعده منظم کرده‌اند و تنظیف داده‌اند و حال مشغول تعمیر حجرات آنجاها هستند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۷۰۶)

۱۸۷۶ ژنرال شیندلر، مشاور انگلیسی تلگراف ایران

لاسگرد ده معتبری است و قلعه آن مدور است. اطراف بیرون بسیار کثیف است، به طوری که کثافت مانع پورش دشمن می‌شود. (سه سفرنامه؛ شیندلر، ۱۳۴۷: ۱۵۱)

مسجد جامع کوچک است، تعریف ندارد. پهلوی مسجد جامع مدرسه فتحعلی بیگ است. این مدرسه بیست و دو اتاق دارد، خیلی کثیف است... مناره پهلوی مسجد خیلی خراب است. (سه سفرنامه؛ شیندلر، ۱۳۴۷: ۱۵۹)

۱۸۷۷ کارلا سرنا، زن سیاح ایتالیایی

کاروانسراها به منزله مهمانخانه‌های کشورند. اما کسانی که در این مکان جا می‌گیرند، جز اتاقی کوچک و مربع شکل در اختیارشان گذاشته نمی‌شود و خود باید وسایل آن را فراهم کنند. زیرا اتاق فاقد هر گونه اسباب و وسیله است... بیشتر

کاروانسراها بسیار کثیف است. کسی که در آنها اقامت می کند، اگر بتواند هنگام خروج خود را از بی نهایت حشره ایی که در این مکان هاست، در امان نگه داشته باشد، باید سپاسگزار باشد. (مردم و دیدنی های ایران؛ سرنا، ۱۳۶۳: ۱۵)

این سربازان با ظرافتی تمام و به کمک شست و سبابه انگلهایی را که همه ایرانیان اجازه می دهند روی بدنشان زندگی کنند، از بدن خود شکار کرده در آب غرق می کردند. بسیاری از ایرانیان چون این انگل ها را ناپاک نمی دانند، اعتقادی به ازاله آنها ندارند. در گوشه ای دیگر فراشان بی هیچ کراهتی کوزه هایی را برای سفره ارباب خود از همین آب پر می کردند. (مردم و دیدنی های ایران؛ سرنا، ۱۳۶۳: ۴۱)

بنا به احادیث مذهبی، هر آبی که یک متر عمق نداشته باشد، هر قدر هم آب زلال گوارایی باشد، «نجس» است ولی هر آب کثیف و کدر که بیشتر از آن مقدار باشد، طیب و طاهر به حساب می آید! (نویسنده در باب آب کر مطلبی شنیده ولی موضوع را خوب نفهمیده است. آب کر از لحاظ مذهبی تعریف خاصی دارد و به این صورت که اشاره شده، نیست. پاورقی کتاب) (آدم ها و آیین ها در ایران؛ سرنا، ۱۳۶۲: ۶۰)

با همه سفارشی که در قرآن درباره طهارت آمده است و با این که غالباً محل نقالی آنها (درویشان) کنار آب نمایی است که در بیشتر میدان های شهر وجود دارد، کثافت برخی از آنها که در کوچه های تهران گشت می زنند نفرت آور است. (مردم و دیدنی های ایران؛ سرنا، ۱۳۶۳: ۱۶۳)

۱۸۷۹ تلگرافچی فرنگی، مامور فرنگی خط تلگراف

بازار نایین کوچک و کثیف است. (تلگرافچی فرنگی: سفرنامه؛ افشار، ۱۳۵۲: ۱۹۱)

بندرعباس .. شهر بسیار کثیفی است. در تابستان نجاست و ماهی پوسیده گندیده شده و غیره تمام شهر و کنار دریا را متعفن می سازد. ... اغلب مردم در فصل تابستان تب «سه یک» دارند و می میرند. (تلگرافچی فرنگی: سفرنامه؛ افشار، ۱۳۵۲: ۲۲۳)

۱۸۸۰ فوروکاوا، افسر ژاپنی همراه ماساهارو

در این روز (عید قربان) شاه برای باریابی اعیان و اشراف به سلام می نشیند، و بازار و کسبه همه تعطیل می کنند. در شهر فقط چویدارهایی را که گوسفند برای فروش

آورده اند [یا خریداران گوسفند قربانی را] می‌بینیم. پوست گوسفندهای ذبح شده روی هم توده شده و خون سرخ و سیاه به زمین ریخته و بوی لاشه و خون هوا را برای [ما] مسافران تحمل ناشدنی کرده بود. (سفرنامه فوروکاوا؛ فوروکاوا؛ ۱۳۸۴: ۹۱)

اینجا (سربازخانه) بر روی هم ۵۲ اتاق دارد، هر کدام به مساحت سه چهار زرع در نه یا ده زرع. دیوار هر اتاق دو پنجره کوچک دارد که شیشه آن طوری نصب شده است که باز و بسته کردنش آسان نیست و نیز هوا در اتاق جریان پیدا نمی‌کند. کف اتاق فقط با آجر ساده فرش شده و در اتاق‌ها تختخواب گذاشته نشده است. بستر سربازها فقط حصیری نئی است یا پارچه ساده کثیفی که بر زمین پهن کهنه، در بقچه ای می‌پیچند و آن را بر طاقچه ای که در دیوار است می‌گذارند و جلوی آن پارچه سفیدی پرده مانند می‌آویزند تا [چیزهای توی طاقچه] از نظر دور بماند؛ اما بوی آن [لباس چرک] در فضا می‌پیچد و آن را نمی‌توان پنهان کرد. نیز، در هر اتاق میان ۶ تا ۱۲ سرباز به سر می‌برند، و از این رو هوای اتاق کثیف و فضا چنان بدبو می‌شود که قابل تحمل نیست. (سفرنامه فوروکاوا؛ فوروکاوا؛ ۱۳۸۴: ۱۱۰)

۱۸۸۱ مادام دیولافوا، باستان شناس فرانسوی

خلاصه وضع بهداشت بوشهر خراب و نفرت‌آور است. هرگز من شهری باین کثیفی ندیده‌ام. میدان‌ها پر از قبرهای کم عمق است و کوچه‌ها مملو از کثافات حیوانی و نباتی است. چاه مستراح عموماً در کوچه واقع و روی آن باز است. این وضع ناپسند در تمام شهرهای شرقی دیده می‌شود، ولی در این شهر بمراتب بدتر از شهرهای دیگر است. نظر باینکه فقط طبقات فوقانی عمارات مسکونی می‌باشد و فاقد لوله است، سکنه مدفوع و سایر کثافات را از ناودان در کوچه می‌ریزند و عابرین باید زحمت و احتیاط از میان آنها عبور نمایند و بسی خوشوقت می‌شوند که این کثافات بر سر و صورتشان نریزد. با اینکه در آیین اسلام پاکیزگی تأکید شده است، نمی‌دانم چرا مسلمانان از کثافات پرهیز نمی‌کنند و خلاصه اینکه ابداً نمی‌توان در کوچه‌های بوشهر داخل شد. (ایران کلد و شوش؛ دیولافوا، ۱۳۶۹: ۵۴۰)

۱۸۸۲ اورسل، جهانگرد بلژیکی

محله زشت و نفرت انگیز دیگری نیز (در تهران) وجود داشت که از فرط تل نجاست و کثافت و بوی گند و تعفن که همه جا را پر کرده بود، نمی شد از آنجا گذشت. برای ساکنان این کوچه های آلوده و متعفن، گذار یک خارجی از این طرف ها ترس و وحشت زیاد ایجاد می کرد. در این محله با هر قیافه ای که مواجه می شدیم با بیم و سوء ظن خاصی ما را نگاه می کرد. بازار آنجا - که از چند دکان محقر و جدا از هم تشکیل شده بود- با اجناس فاسدی که آنها را به قیمت نازل خریداری یا از میان زباله های کوچه های شهر جمع آوری کرده بودند، پر بود. این جا را یهودی محله می گفتند. (سفرنامه قفقاز و ایران؛ اورسل، ۱۳۸۲: ۲۳۶)

۱۸۸۶ بروگش، مستشرق آلمانی

شاه ایران تاکنون دو بار به فرنگستان مسافرت کرده است. بدین علت یا به عللی دیگر قبل از سفر به اروپا، دستور داد راه تهران-قزوین به پیربازار به راه شوسه کالسکه رویی تبدیل شود. بالاخره با صرف مبالغی هنگفت و زحماتی زیاد راه کاروانرو سابق تا کهدم تسطیح و تعویض گردید و در مکان هایی که لازم بود پل ساخته شد و راه از محل فوق الذکر تا رشت و سپس تا پیربازار سنگفرش گردید. حدودا راهی به طول ۵۵ فرسنگ اخذات شد... متأسفانه پس از بازگشت شاه به اروپا، دیگر هیچ اقدامی جهت نگهداری این راه باارزش به عمل نیامد. رفته رفته باران های سیل آسایی که سراسر سال در این نواحی می بارد، زمین را نرم کرد و باعث جدا شدن سنگفرش ها گردید. این کار آنقدر ادامه یافت تا اینکه سرانجام راه شوسه زیبا به توده ای گل و لای تبدیل شد که انبوه سنگ های چهارگوش به شکل نامنظمی در آن ریخته شده بود و هنوز هم هست. در چاپارخانه های بین راه هم دیگر اثری از پاکیزگی سابق مشاهده نمی شود. اتاق ها غیرقابل سکونت، پنجره ها فاقد شیشه، دیوارها سیاه و دودزده است و احتیاج به گچکاری و تعمیر دارد. در هیچ یک از چاپارخانه ها سالن غذاخوری یافت نمی شود و اتاق هایشان فاقد میز و صندلی و تخت خواب و سایر اسباب ضروری است. بستر، غذا و پیشخدمت را مسافر باید با خود بیاورد. (در سرزمین آفتاب؛ بروگش، ۱۳۷۴: ۵۲)

تهران چشمه ندارد و مردم شهر از آب قنات استفاده می کنند. آب این قنات ها در جوی های روباز شهر جریان دارد و به آب انبارهای محلات مختلف می ریزد. هر فرد

یا خانواده، آب مورد نیاز خود را بدون توجه به آلودگی، از این مخزن‌های عمومی به دست می‌آورد. البته اخیراً روی اکثر این جوی‌ها را با قطعات سنگ پوشانده اند، با وجود این، در بسیاری از جاها، مردم سنگ‌ها را از رویشان برداشته اند تا دسترسی به آب برایشان سهل تر شود: افراد عادی معمولاً با دست آب می‌خورند یا اینکه روی زمین دراز می‌کشند و شبیه به حیوانات مستقیماً با دهان آب می‌نوشند. روزی یکی از دوستان ایرانیم که از این نوع آب خوردن بدش می‌آمد، به شخصی که در یکی از کوچه‌ها بر روی زمین دراز کشیده بود و آب می‌خورد گفت: «آقا جان، این چه طرز آب خوردن است، مگر عقل از سرت پریده است؟» شخصی که مشغول آب خوردن بود جواب داد: «قربان، مگر چه عیبی دارد؟» دوست من بیدرنگ جواب داد: «هیچی، همانطور آب بخور.» (در سرزمین آفتاب؛ بروگش، ۱۳۷۴: ۸۶)

چه خوب بود اگر دولت ایران به مساله پاکیزه نگه داشتن آب اهمیت بیشتری می‌داد، زیرا تجارب اروپائیان ثابت کرده است که نه فقط سلامتی فرد بلکه سلامتی جامعه، به این امر بستگی دارد. ظاهراً مقامات رسمی در ایران، طور دیگری می‌اندیشند و به این مساله اعتقاد چندانی ندارند که آلودگی آب، برای سلامتی انسان زیان آور است. کسانی که امکان گشت و گذار در خیابان لاله زار را داشته اند، می‌دانند که من چه می‌گویم. در یک فاصله بیست متری، ده نفر را مشاهده می‌کنیم که تعداد زیادی از آنها برای رفع عطش آب می‌نوشند و بقیه از آن آب روان استفاده‌های دیگری می‌کنند. یکی قوریش را در آب تمیز می‌کند دیگری قلیانش را، سومی پیراهنش را می‌شوید، چهارمی مشغول شستن دست و رویش است و در کنار او، شخصی که دلاک رگش را زده می‌گذارد که خونس درون آب بریزد و این در حالی است که چند قدم بالاتر سگ‌های ولگرد نیز درون جوی آب جولان می‌دهند، آب می‌خورند و یا بدنشان را خشک می‌کنند. هر هفته صدها نفر به حمام‌های عمومی که مسیحیان به عنوان افراد «نجس» حق ورود به آنها را ندارند، می‌روند و در آنجا اصلاح می‌کنند و ریش و مویشان را حنا می‌گیرند. به احتمال زیاد این مکان‌ها نباید چندان پاکیزه باشد، زیرا فقط هفته ای یکبار بخش‌های مختلفش را نظافت می‌کنند. (در سرزمین آفتاب؛ بروگش، ۱۳۷۴: ۸۶)

۱۸۸۶ هانری بایندر، سیاح فرانسوی

هر بامداد ساعت هشت با صدای عجیبی شبیه صدای گاو لیکن منظم و یکنواخت که بیش از یک ربع طول می کشد از خواب بیدار می شویم. این صدای بوق بلند سفالی است که استاد حمام با نفس خود در آن می دمد تا به اطلاع مردم برساند که آب گرم و حمام باز است. هیچ چیز کثیف تر از یک حمام ایرانی نیست. یک حوض مربع شکل بزرگ را در نظر بگیرید که ابعاد آن در حدود هشت تا ده متر باشد. هر کس به حمام می آید در آن غوطه ور می شود. (سفرنامه‌هانی بایندر؛ بایندر، ۱۳۷۰: ۷۹)

لباسی پاره و کثیف پوشیده، دارای وضعی خشن و وحشی است و شرارت و بدی از روی او می بارد. (سفرنامه‌هانی بایندر؛ بایندر، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

اهالی مخصوصاً از اینکه می بینند ما به نظافت و شستشوی خود می پردازیم، تعجب می کنند. تعجب آنها بیشتر از این است که می بینند هنگامی که شام می خوریم یا به نوشتن مشغولیم، شخصی شمعی را در دست گرفته است. (سفرنامه‌هانی بایندر؛ بایندر، ۱۳۷۰: ۱۲۷)

من دو باب از این اطاق‌ها را اندازه‌گیری کرده‌ام (به ابعاد ۳/۵ متر طول و ۳ متر عرض و ۲ متر ارتفاع). در یکی یک نفر مرد و دو زن و دو راس الاغ سکونت داشتند، در اطاقی دیگر (به ابعاد ۵ متر طول، ۳ متر عرض و ۲ متر ارتفاع) یک نفر مرد و زوجه او، داماد و دخترش و دو نفر کودک و یک جفت گاو و دو راس الاغ و چهار گوسفند بسر می برند. آنها در مشمئزکننده ترین کثافت‌ها زندگی می کنند و از این بابت خود را بدبخت نمی دانند. (سفرنامه‌هانی بایندر؛ بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۶)

همه ی این موجودات طبعاً کثیف و ژنده پوش و بدبو هستند. همه اینها به معنی فلاکت است. (سفرنامه‌هانی بایندر؛ بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۸)

۱۸۸۷ سیاح ناشناس روسی

اگر چه حالا من در کمال مسرت در یکی از اطاق‌های قشنگ شهر چهارجو که در سواحل عجیبه رود جیحون واقع است منزل نموده ام، ولی هنوز آن کثافت وضع مهمانخانه اروپایی تهران را فراموش نکرده ام. (گزارش ایران به سال ۱۳۰۵ قمری؛ ناشناس (یک سیاح روسی)، ۱۳۶۳: ۳۹)

پس از ورود به قزوین، چنین معلوم شد که این شهر زمانی پایتخت ایران بود، ولی حالا شهری است کثیف و دارای ساختمان‌های پست که تمامی آنها از خشت ساخته شده است. شهر قزوین چند بازار کثیف مسقف دراز دارد. (گزارش ایران به سال ۱۳۰۵ قمری؛ ناشناس (یک سیاح روسی)، ۱۳۶۳: ۵۳)

۱۸۸۹-۱۸۹۲ دکتر فووریه، طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه

آب برای مسلمین جهت طهارت و وضو از واجبات است. اما این تطهیر و وضو در حقیقت باید گفت که برای اکثر مردم مطابق قوانین حفظ صحت که نیست سهل است، جنبه پاکیزگی نیز ندارد. زیرا که من غالب مردم را دیده‌ام که دست خود را تر می‌کنند و به صورت و پا می‌کشند و اگر چه شاید بر طبق حکم شریعت عمل می‌نمایند، لیکن با این عمل هیچ کثافت و چرکی را از میان نمی‌برند. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۸: ۶۹)

بعضی دیگر هم از همان آبی که کنار آن قضای حاجت می‌کنند، می‌نوشتند. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۸: ۶۹)

قبل از ظهر به قزوین رسیدیم، در رسیدن به شهر دیدیم که باروهای گلی شهر به حال خرابی است و جمعی مشغول تعمیر آنها هستند. اولین کوچه‌هایی که به آنها برخوردیم بسیار کثیف و در اطراف آنها خرابه زیاد بود، فقط اگر مختصر نظافتی دیده می‌شد در اطراف عمارت حکومتی بود. ما در اینجا توقف کردیم ولی بار و بنه و اسب‌ها را بدون معطلی به منزل بعدی فرستادند. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۸۹)

کوچه‌ها و محلات، تنگ و پر پیچ و خم است و جمعیتی که چندان پاک و پاکیزه هم نیستند، در هر قدم در رفت و آمدند. کثافت آنها بی نهایت است، مخصوصاً پایین بازار و در کوچه‌هایی که راه میدان قاپوق و میدان مال فروش‌ها و محله یهودی‌هاست، ممکن نیست که انسان از آنها بگذرد و دائم با بوی عفونت لاشه‌مدار همراه نباشد. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۱۴۰)

در نتیجه وضع ناپسند توزیع آب به توسط مجاری روباز، غالب اوقات بعضی از امراض به سرعت تمام سراسر شهر را می‌گیرد و ابتلای عمومی دست می‌دهد. در

محلات قدیمی و بازار، آب در وسط کوچه‌ها، در جوی تنگ کم عمق سر پوشیده ای جاری است و هر چند قدمی، سوراخ گشادی در آن ترتیب داده اند که هر خانه از آنجا آب می‌برد و اکثر اوقات اشیاء آلوده خود را هم در آن جا می‌شویند. به علاوه کثافت کوچه و راه هم از همانجا داخل آب می‌شود. با این وضع، حال آبی که مردم بدبخت محلات دور از مرکز طهران می‌نوشتند معلوم است که چیست. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

سه روز در سیاه پلاس (از شعب دست راست لار) ماندیم. اعلیحضرت هیچ وقت اجازه نمی‌داد که میخ چادرها زیاد در یک نقطه ثابت بماند، مثل این که به تصور او این میخ‌ها در این صورت خواهند پوسید، پس ناچار باید هوا بخورد و هر چند روز از جایی به جایی دیگر منتقل شوند. از این گذشته نقل و انتقال دائمی از لوازم زندگانی ایرانی و از لحاظ حفظ صحت از واجبات است، زیرا که در این قبیل اردوها، چون کسی به فکر نظافت اجباری نیست، دو سه روز که بگذرد خون و امعاء گوسفندهایی که هر روز و در هر طرف می‌کشند، چنان فضا را کثیف و متعفن می‌کند که دیگر اقامت در آنجا ممکن نمی‌شود. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۱۶۷)

بروجرد شهر بزرگی است که بیست هزار نفر جمعیت دارد، ولی کثافت آن از حد گذشته. به محض آن که از حصار آن داخل شدید غیر از خرابه و کثافت چیزی دیگر نمی‌بینید، تمام کوچه‌های کج و معوج و بازارهای تنگ و تاریک آن به همین حال است و از همه جا هر نوع رایحه کریهه به مشام می‌رسد. چاله مستراح غالب خانه‌ها به طرف کوچه‌ها باز است و در وسط شهر بالوعه بزرگی است که تمام کثافات به آنجا می‌رود و خدا داناست که آیا تاکنون چیزی از آن برداشته شده یا نه. آفتاب هم نمی‌تواند همه چیز را از زمین ببرد و همه جا را خشک و سالم کند. بروجرد تنها وسیله ضد عفونی که در دسترس دارد همین آفتاب است که در ممالک حاره کم و بیش این کار را می‌کند. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۲۶۸)

۱۸۸۹ لرد کرزن، نماینده مجلس عوام انگلستان و خبرنگار روزنامه تایمز

مسافر (در جاده مشهد به تهران) از میان شهرهائی عبور می‌کند ... در شهرها دیوارها خراب است و شکاف‌های بزرگی دارد و چند بنای عمومی سابق در شرف سقوط و زوال است و اماکن آباد دیروز اینک ویران و محل سگ و زباله شده است. قبرستان‌های کثیف از نظر افتاده ای که در خارج شهر تا صدها متر دیده می‌شود، سنگ‌ها و علایم قبر از بین رفته و قبرها فرو افتاده، و به صورت ظاهر با وضع داخل شهرها که سکنه آن نیز وضع و حال مردگان یافته اند تفاوت چندانی ندارد. (ایران و قضیه ایران، جلد اول؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۳۴۳)

۱۸۸۹-۱۸۹۱ و ۱۸۹۷-۱۹۰۸ دو مورگان، باستان شناس فرانسوی

در تابستان خانه‌ها کثیف و پر از حشرات و غیرقابل سکونت می‌باشند. (هیئت علمی فرانسه در ایران جلد اول؛ دو مورگان، ۱۳۳۸: ۷)

(کردهای سنه) زن‌ها حجاب ندارند و لباسشان در زمستان و تابستان کم است: آنها مجلس به کهنه پاره‌هایی کثیف اند. با پای برهنه در برف راه می‌روند و به سرمای که آن چند تکه پاره نمی‌تواند از آن محفوظشان بدارد، بی اعتنائند. (هیئت علمی فرانسه در ایران جلد دوم؛ دو مورگان، ۱۳۳۹: ۵۷)

کوچه‌ها (استرآباد) به طور فوق العاده ای کثیف، مملو از خرد و ریز و آشغال خانه‌ها و آب‌های راکد می‌باشند. کمترین توجهی به آنها نمی‌شود و به ساختمان‌هایی هم که بعد از هر باران شدید در هم ریخته راه را مسدود، آنها را متوقف، و آمد و رفت را تقریباً غیرممکن می‌سازد، بیش از این توجه نمی‌گردد. (هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد اول؛ دو مورگان، ۱۳۳۸: ۱۵۵)

شهر فعلی آمل عمدتاً مشتمل است بر کوچه‌هایی که در امتداد ساحل کشیده شده اند و یک کوچه سرتاسری که از روی پل عبور می‌کند، کوچه‌ها بسیار کثیف اند، همچنین منازل و بازار بسیار بد ساخته شده اند. (هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد اول؛ دو مورگان، ۱۳۳۸: ۲۲۴)

سکنه دزفول و شوشتر نه فقط کثیف‌اند، بلکه به شدت هم متعصب و بسیار ناپذیرا هستند. می‌توان بی ترس از اشتباه گفت این دو شهر دو سوم جمعیتشان از سادات است که مدعی اند از اخلاف پیامبرند. البته تنبلی و تکبر آنها از این بابت یکسان

نیست. (چند جمله از متن کتاب که مولف به هنگام نوشتن لابد اندیشه ای غیرجغرافیایی داشته است، حذف گردید. پاورقی مترجم) (هیئت علمی فرانسه در ایران جلد دوم؛ دو مورگان، ۱۳۳۹: ۲۸۵)

طالشی‌ها بسیار کثیف اند، به علاوه مثل بخش اعظم از ایرانیان: آنها نه خود را می‌شویند و نه هرگز حمام می‌گیرند؛ لباس‌های آنها چرک و کثیف و مملو از حشرات گزنده است. تقریباً همه بچه‌ها به علت کم توجهی مادرانشان، مبتلا به امراض پوست و چشم اند، موهای آنها ژولیده و آنها تا روزگار پیری قطعه سفید پهنی روی سرشان نگه می‌دارند. (هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد اول؛ دو مرگان، ۱۳۳۸: ۳۱۲)

نباید فکر کرد که این آبهای زیرزمینی پاک و خالص اند. دور از چنین حالتی، اهالی تماماً خود را در نقاط کمیابی که در آنجا آب در فضای آزاد جاریست، می‌شویند، همه زباله‌ها را با صندوق در آن می‌اندازند، زیرا آب طاهر است، چون جاری است، تنها آب‌های راکد به امر ملاها نجس اند و تازه آنها هم وقتی که حجمی کمتر از چند متر مکعب داشته باشند. از این احکام و دستورات، مسخره‌ترین و کثیف‌ترین چیزها نتیجه می‌شود؛ من حوضی را دیدم به عرض ۳ تا ۴ متر، مخصوص شستن البسه زیر، بشقاب و ظروف و زباله‌ها و هرکس در آن وضوی خود را در جلو سنگ (کنار پاشویه) می‌گرفت و سکنه هم آب را برای پخت و پز و نوشیدن خویش به کار می‌بردند. (هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد اول؛ دو مرگان، ۱۳۳۸: ۳۹۳)

۱۸۹۰ پیشوپ، بانوی جهانگرد انگلیسی

سکنه این دهکده (اردل) نیز مانند خانه‌هایشان چرکین و ژولیده اند ولی در عین حال دارای چهره‌هایی زیبا و اندامی قوی و متناسبند. (از بیستون تا زردکوه بختیاری؛ پیشوپ، ۱۳۷۵: ۷۲)

۱۸۹۱-۱۹۱۰ دکتر ویشارد، رئیس بیمارستان آمریکایی تهران

مردی که سفره را مرتب می‌کند برایش تفاوتی ندارد که با پای برهنه بر روی سفره قدم بگذارد یا از کنار آن ظروف غذا را بچیند. غذا از آشپزخانه تا در ورودی اطلاق آورده شده و کسی آن را تحویل می‌گیرد تا در جای مشخص بگذارد، بارها از وسط

سفره عبور می کند. این کار برای ایرانیها امری عادی است. (بیست سال در ایران؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۱۹۴)

۱۸۹۲ گرترود بل، بانوی نویسنده و باستان شناس انگلیسی

در اوایل تابستان وبا نزدیک تر می شد... تلگرافها خبر می دادند که وبا در سمرقند بیداد کرده است.. در مشهد بود. قرنطیه سهل انگارانه ای بین تهران و ناحیه آلوده ایجاد شد و دسته های زائرنی که بی وقفه به سوی مشهد می رفتند از ورود به شهر مقدس منع شدند...مشهد تقریبا خالی از سکنه شده بود زیرا همه کسانی که جان به در برده بودند به کوهها گریخته بودند...سرانجام در یک لحظه (وبا) راه دریای خزر را تصرف کرد... با آنکه وبا بر درهایشان می کوبید، هیچ تدارکی برای دفاع فراهم نکردند، بیمارستانی تشکیل ندادند، و نظام امدادی به وجود نیاوردند، هنوز گاریهای آکنده از میوه آلوده اجازه ورود به شهر داشتند و هنوز هوا از زباله هایی که در خیابانها ریخته شده بود تا بیوسد، مسموم بود. (تصویرهایی از ایران؛ بل، ۱۳۶۳: ۴۸)

چاپارخانه پاچنار استراحتگاه مطبوعی نیست. آنجا حتی در بعد از ظهرهای آخر پاییز هم «آشیانه پرهیاهوی مگسها» بود، در اینجا مگس با جوجه بریان به خدمتتان می آورند، مگس ها چاشنی غذا بودند، مگس در جام شرابتان شنا می کرد و در اتاق های کوچک جز وزوز مگس نبود و از دیوراهایی که با دوغاب آهک سفید شده بود، مگس بالا می رفت. (تصویرهایی از ایران؛ بل، ۱۳۶۳: ۹۵)

۱۸۹۳-۱۹۰۱ ژنرال سایکس، سرکنسول انگلیس در کرمان

در کاشان توقف ننموده به طرف سن سن که کاروانسرای آن فوق العاده کثیف و ویرانه است، حرکت کردم. (سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس؛ سایکس، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

۱۸۹۵-۱۹۰۰، ۱۹۰۳-۱۹۱۲ رایینو، کنسول بریتانیا در رشت و کرمانشاه

بازار لاهیجان کثیف است و نسبت به بازار رشت در سطح پایین تری قرار دارد. (ولایات دار المرز ایران؛ رایینو، ۱۳۶۶: ۳۴۹)

۱۸۹۶ فوکوشیما، امیرلشکر ژاپنی

شیراز حکومت نشین ایالت فارس است و حدود ۶۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارد. گفتند که پر رونق ترین شهر تجاری است و دارای بازار بزرگ و کاروانسراها. اما خانه‌ها با دیوارهای بلند احاطه شده، و خیابان‌های شهر باریک و بسیار کثیف است. مردمی که چشم بیمار یا تراخمی دارند در کوی و گذر زیاد دیدم. (سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان؛ فوکوشیما، ۱۳۹۲: ۸۳)

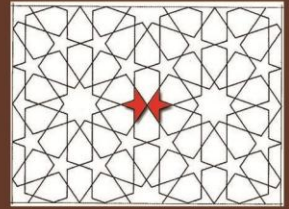
با وزیر مختار آلمان در تهران آشنایی دیرینه داشتم، و او پس از گذراندن مرخصی در میهنش به اینجا بازگشته بود. پس به دیدنش رفتم. او از اوضاع نابسامان ایران دلی پردرد داشت؛ شکوه بسیار کرد و گفت: «در سال ۱۸۹۲ که در اینجا وبا افتاد، ۵ پسر و دخترم را از دست دادم». مردم ایران به نوشیدن آب آلوده عادت دارند؛ پس اگر آلودگی آب بیفزاید، عفونت و مرض ناشی از آن به تندی همه گیر می‌شود، به اندازه‌ای که نمی‌توان جلوی شیوع مرض را گرفت. گمان دارم که موجب عارضه تب هم که این روزها در تهران شایع است، همین نوشیدن آب آلوده باشد. (سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان؛ فوکوشیما، ۱۳۹۲: ۱۸۵)

امشب به لطف این تلگرافچی شام به طور نامنتظر کباب و نان سفید خوردم، آنگاه به اتاق تاریک و بدبوی چاپارخانه برگشتم و خوابیدم. (سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان؛ فوکوشیما، ۱۳۹۲: ۲۱۱)

درون چاپارخانه (نوبران) مردم زیادی جمع شده بودند. کوچه و گذر تنگ و باریک بود و خاکروبه در همه جا انباشته بود. مدفوع انسان و حیوان مانند رود جاری بود و در جوی آب مشروب می‌ریخت. بوی بدی که در فضا پیچیده بود، تحمل ناپذیر بود. چاپارخانه این جا از نوع خانه‌های روستایی بود، از چارچوبی بظاهر به جای درکه وارد می‌شدیم، در سمت چپ چاردیواری بود. آغل گوسفندان و طویله الاغ، و در سمت راست اصطبل بود، و میان آن اتاقی کوچک که خانواده‌ای در آن ساکن بودند. داخل این اتاق بچه‌ای رنجور از تب دراز کشیده بود. در این حوالی اثری از دوا و درمان دیده نمی‌شد و حال بیماران غم انگیز بود. خانم خانه مرا به اتاق سمت چپ راهنمایی کرد. در تخته نیم شکسته‌ای به این اتاق باز می‌شد، و این جا هم پنجره نداشت. میان این اتاق کرسی بزرگی، هر بر آن حدود ۲ متر، گذاشته و لحاف

بزرگی روی آن کشیده بودند. توی این کرسی‌ها در شب، منقل آتش ذغال می‌گذارند و همه خانواده دور آن گرم می‌شوند و می‌خوابند. مدتی در این اتاق آسودم و منتظر شدم تا اسب تازه نفس آماده کنند. چایی را که آوردند، بی آنکه فکرم را مشغول کنم که از چه آب درست کرده‌اند. با نانی که ریگ و شن زیاد به آن چسبیده بود و تخم مرغ و هندوانه خوردم و خود را سیر کردم. کدبانوی این خانه این همه به خود زحمت داد و آب آورد و نان و نیمرو تهیه کرد و شاخه و بوته خشک جمع آورد و آتش درست کرد (تا چای و غذا آماده کند). زنان فارس هرگز چنین کارهایی نمی‌کنند(!) مردم این نواحی عقیده دارند که آب جاری پاک است، و آبی هم که به حجم معین جمع شده باشد پاک (کر) است. پس اگر کنار دهی چوی آب روان باشد، دیگر اعتنا ندارند که در آن چیزهای کثیف می‌شویند یا در بالا رود لاشهٔ سگ و گربه در آب شناور است و مدفوع با آب می‌رود؛ سر و صورت شان را در آن می‌شویند و دست و پایشان را آب می‌کشند و از آن می‌نوشند. بی توجهی شان را به این همه آلودگی نمی‌توان وصف کرد. علاوه بر این، اهالی منطقه عادت دارند که پس از قضای حاجت حتما موضع را بشویند. در جاهایی که چشمهٔ آب پاک بر می‌جوشد یا در جوی روان می‌شود، کنار آن حتما مدفوع پراکنده است؛ و همیشه مرد یا زنی را که این جا و آن جا قضای حاجت می‌کند، می‌دیدم. بخصوص در جایی که یک جوی باریک از میان چند دهکدهٔ گذشتهٔ باشد، کثیف ترین و آلوده ترین آب‌ها را می‌توان یافت؛ و بسا که در یک کاسهٔ آب هم اثر فضولات را واضح به چشم می‌توان دید. اگر می‌پرسیدم که آب را (که با آن چای یا غذا درست می‌کردند) از کجا برداشته‌اند، بیهوده بر ناراحتی ام افزوده می‌شد پس چشم‌ها را می‌بستم و آب را هر چه بیشتر می‌جوشاندم و با آن چای دم می‌کردم و می‌نوشیدم. (سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان؛ فوکوشیما، ۱۳۹۲: ۲۱۶-۲۱۷)

این ناحیه (همدان) که دیر زمانی پایتخت شاهنشاهی (ماد) بود، در شدت کثیفی تفاوتی با جاهای دیگر این سرزمین ندارد؛ خیابان‌ها تنگ است و فضولات در کوی گذر توده شده و بوی تعفن همه جا پیچیده است. ساختمان چاپارخانه تقریباً ویران شده و فقط طویله‌ای برای چند رأس اسب و اتاقی در بالاخانه از آن بر جای است. (سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان؛ فوکوشیما، ۱۳۹۲: ۲۲۲)



مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی»، حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیقات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های اساسی شوارتز، طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه، گنجانده شده است.

کتاب پنجم این مجموعه، روایت ناظران فرهنگ ایرانی از آن دسته خلیقاتی است که بر مبنای ارزش اساسی امنیت، تنظیم شده است. در این کتاب، خلیقاتی نظیر رعایت نکردن بهداشت؛ فقدان وطن‌پرستی و مقاومت در برابر دشمن؛ فساد اقتصادی کارگزاران؛ الواطی‌گری؛ بی‌نظمی و بی‌قانونی و دزدی، مطرح شده‌اند.

